



# رهائی

سال دوم شماره ۶۷

پنج شنبه ۲۱ اسفند ماه ۱۳۵۹

بهای ۳۰ ریال

در این شماره:

● مجاهدین خلق و "رادیکالیزه شدن جناح مغلوب"

● فدائیان اسلام (۵)

کماندوهای گوش بفرمان کاشانی

● رزمندگان ، انشعاب و مسائل انقلاب ایران (۴)

در بند "انقلاب دموکراتیک نامتعارف"!

● "تدارك انقلاب سوسیالیستی" تخیل یا واقعیت

پاسخ به يك نامه ، يك نظریه

● چند پاسخ ...

● در حاشیه رویدادها

# مجاهدین خلق

## و "راویکالیزه شدن" جناح مغلوب !

در هفته های اخیر چند رویداد جدا از هم ولی مرتبط با هم در محله ای اجتماعی بوشهر پیوسته اسفند موجب تاسف برای هر خاکسپار شده است.

الف - بارشایی و حرکات اعتراضی مردم نسبت به باجهای قتل یا شتاب بیشتری نسبت گرفته است. در مورد این نکته در جای دیگر بطور مشروح سخن خواهد رفت در اینجا فقط اشاره میکنم که گرچه هنوز میزان حرکات اعتراضی به شدت بارشایی عمومی نسبت به این نسبت سرعت در حال تیز شدن است و پیشتر یعنی تشدید قابل توجه حرکات اعتراضی بوده های مردم اکنون جز به شتابنده این تار شایعی عمومی در آغاز نمود ما پس از آن در پشت سد صفا استوار و استوار میسرود. بسیار شدن اولین شکاف در سد و در اینجا سدهای توهم و سبب - وقوع سدل را بسیار محتمل تر میکند.

ب - اکنون بنظر میرسد که بی آنکه در بسیار خوشبختاری و کواکوبی موسم این احسان هر روز بیشتر میبود و بنظر میرسد که روزی حاکم - هر در جناح آن - سوای عواملی های رایج و کم تاثیر امکان منحصر برای جلوگیری از آن داشته باشد.

ب - تحت تاثیر این عامل و عوامل دیگر اختلافهای دروسی حاکمیت اوج گرفته است. در هیچ زمانی در دوران پس از انقلاب اختلافات باین شدت و حدت نبوده است. اکنون سردمداران جناح های مختلف با تمام از یکدیگر سخن میگویند و این مساله در ناموس سیاست و سیاست سازی معنای خاص خود را نازد. در مورد عوامل دیگری که در این شدت یابی مؤثر بوده اند مساله ای "ملح" اهمیت ویژه ای بخود را داشته است. جنگ ایران و عراق با همه عواقبی که برای جناحهای حاکم داشت اکنون بصورتی در آمده است که اگر به تمام این مسائل بناچار، لافل بحشی از هر یک را با نامی بود مضطرب میکنند. جناح "سپهسالار" ایرانی همه ی رخرخوانی ها و عزم جرم کرده است و وانست است کوچکترین موفقیت قابل دوامی عرصه ی جنگ نیست آورد و از جانب دیگر همه تریه دریافته است که نه توانایی ارتش بسیار هولتی که تصور میکرد بوده و نه تکیه بر آن که آن بی دردی که انتظار داشت، مخالف بر سر بهم ریختگی و ناسامانی وضع اقتصادی در به ایجاد رسیده است که سوز و آری آن ایجاد یک حرکت تند را هم ضروری تر و هم تر میدانند. ادامه ی جنگ بسیار

و بدون وجود یک دورنمای روش چندان سازگار نیست. اما برای تازیه تدابیری در تاسف بی موردی حکمتر ( که کمتر محتمل است ) و پسا خود جنگ ناما، اسفاد شود. تغییر محسوسه

بسیار را در این قطع و برای این روزیست فقط در کم و کینت ملاحظاتی قابل دسترس میتوان تصور کرد. برای احسان در آور است که نسبت به طرف سرسخت میزان کافی استعدای مستعدین را استیلا خروج کار آبی لازم را در محله های جنگنده است و دوستان بنده دنیایی و اروپایی را که میتوانند با ارسال املحه به مکتبستان صلحان ایران کمک کنند از انجام این کسار نیز در زمانه بار داشت.

از جانب دیگر جناح غالب نیز بدنجریه ی دریا شده است که گرچه میتوان با های و هیوی و نوا هوشی تعدادی از مردم را با لحاظ و بیگ و بیگ و آفتاب "سیج" کرد ولی بدست میوزار از آنها لیکر غایتی ساخت. عواملی - بی آنکه در اسفاد شبیه در ذهن خودی مؤثر باشد و منافعه با دشمن بردی ندارد. خط و شمار تشدید و اوامر آکیت باید الان تمام به تازگی میگویند که قدری تا مل کنند برای ایجاد شبهه در ذهن مردم پیرامون کار آبی های لیکر اسلام میتواند سرتر شود و قلب صلحان را بوجبه آورد ولی سئما پشت دستم را

بدین ترتیب است که هر دو جناح حاکم در حالی که نه تواند کشنده و حتی کنونی جنگ و انتقامت عهدا در عین حال امکانات یک طرح عراقیستادانه یعنی تلخی که موجب تحکم باشد برای آنان بود را نیز بررسی میکنند. گرچه هنوز اطمینان کافی در این زمینه نیست معینا خواهد موجودی این حکم میکند که قبل از ورود هیات نمایندگی کنفرانس با تمام مواضعهایی بر آمون خروج از محمه با آنان صورت گرفته و هر در جناح در این مساله بطرف قبول بوده اند. اما این اتفاق نظیر بعدا در شمار ادامه ی وجود اختلافات با سابقه ی تلخی قابل بررسی است. توضیح اینکه هر یک از جاهدیا مایل بود که فعلا با منحسوی جریان باشد که "مرد" های موجود بنبع جنودش و زبان سازشکاری بعهده ی طرف مقابل گذاشته بود. در این میان بنظر میرسد آقای بنی صدر در بنیت یا زدن به قول های خود بیش از حد معاز در "اخلاق اسلامی" زندی بخروج داده است.

سه جلسه‌ای در منزل آقای موسوی سین دو جناح ناگهان با ذبه در آوردن آقای بنی صدر مواجه شده است پر بد نمیگوید. جناب بنی صدر مایل بود که اگر صلحی میشود "گناه" آن ند برکردن سپهسالار مغلوب بلکه بر عهده‌ی جناح غالب - بعنوان تعیین کننده‌ی اصلی سیاست کشور - بیفتد و ماجرای آزادی گروگانها تکرار شود. اما دست اندرکاران جمهوری اسلامی بقدر کافی از ماجرای گذشته صدمه خورده بودند کسیبخواهند شاهد تکرار آن باشند. بهمین جهت بود که بلافاصله پس از ذبه در آوردنهای آقای بنی صدر، جناب خامنه‌ای نیز ناگهسان بیاد کمبودهای طرح پیشنهادی کنفرانس طمس میاقتد و آنرا در شکل فعلی "قانون سه" رد میکند و حضرت منتظری نیز به شورای عالی دفاع امر اکید در مذمت سازشکاری میدهد. چه کسی میخواست سازش کند؟ من نبودم. من همیم نبودم. چه کسی به "روای محترم کشورهای اسلامی" وعده‌ی توافق داده بود و حال آنها را سنگروی یخ میکرد؟ کسی نبود. چه کسی ضیاء الحق (و بقول حضرات ضیاء الباطن) را غسل تعمید داده و در پشت سر امام به نماز خواندن واداشته بود؟ چه کسی نخست وزیر "حکومت کودتایی و آمریکایی ترکیه" را جزء مقربین آورده بود؟ اینها و سئوالاتی در همین زمینه ظاهرا همه بلاجوابند و کسی هم در ظاهر مجبور به جواب دادن به آنها نیست جز آنکه هر جناحی به نهایت از دست جناح دیگر در سوزاندن این امکان عصبی است. بنظر آقای بنی صدر جنگ را آخوندها شروع کردند. کوتاه آمدن هم باید بحساب آنها باشد. بنظر آقای بهشتی "سپهسالار ایسران" در فتح نظامی ناتوان بوده است (و گر نه ما که در سیخ مردمی غوغا کردیم) و گناه شکست بعهدده‌ی او باید باشد. هر دو راست میگویند ولی نکته اینجا است که هر دو دروغگو هستند. در این میان بالاخره تکلیف جنگ چه میشود؟ در مقابل این وضع ناایمان اقتصادی و اجتماعی چه خاکی به سر بایسد کرد. هر دو میدانند که تحمل مردم به سر آمده و باید چاره‌ای اندیشید. هر دو در این مشاهده مشترکند. جز آنکه بنی صدر معتقد است که میتواند در صورت ادامه‌ی وضع اجتماعی موجود گناه همه‌ی ناسامانیها را متوجه‌ی جناح حاکم کند و میدانیم که در این مورد نیز تا اندازه‌ای موفق بوده است. بازی با جنگ خطرناکترین بازی است. سرنوشت امری که دهها هزار تن کشته و مجروح و میلیاردها خسارت به کشور وارد کرد. به نظر هر یک از جناحها دارد قربانی طمع ورزی طرف دیگر میشود و هر دو نیز درست میگویند. شدت و حدت برخوردها ارتباط مستقیم با اهمیت و اثر موضوع مورد مخاصمه - جنگ - دارد و طبیعی است که شدیدترین واکنشها را از جانب طرفین بوجود آورد. برای اولین بار شعار مرگ بر بنی صدر یا مرگ بر بهشتی داده

میشود. در اینجا فقط یک متخرفه و آنتیم از جانب بیامسر دوران - میشوند فقط آنها را بظا هر حل کنند. ولی کسانی که بد سخنرزه معتقد نیستند شک میدانند که عواملی که اختلافات را با این درجه از حدت رسانیده کماکان بکار کرد خود ادامه میدهند. دعوا بر سر لحاف ملارا یا اوامر موکد نمیتوان حل کرد.

ج - در صفحات پیش متذکر شدیم که بنی صدر ادامه‌ی وضع را با این امید بنفیع خود ببیند که گناه کمبودها و ناسامانیها را متوجه جناح حاکم کند. در این زمینه وی از لحاظ سیاسی متکی به عملکرد نارمایی مردم و از لحاظ تشکیلاتی متکی به سازمان مجاهدین خلق است. از آنجا که مجاهدین این مسأله را کتمان نکرده‌اند و مانع نظر

خود را به تفصیل در مورد اصل مسأله نوشته‌ایم، در اینجا به بعد دیگری از مسأله توجه میکنیم. به نکته‌ای که به تنها بر جدالیهای درونی حاکمیت تاثیر دارد بلکه در صف بندی نیروهای منرفی نیز تاثیر تعیین کننده‌ای خواهد داشت.

ما در رهایی های شماره‌ی ۶۵، ۵۹ ... در مورد خطرات ناشی از حمایت بی دریغ مجاهدین از بنی صدر و کمک به ایجاد توهم پیرامون وی سخن گفته‌ایم و نیز نشان داده‌ایم که چگونه سازمانهای باصلاح جیب و در واقع ضد انقلابی مانند حزب توده و جریان "اکثریت" از این امر برای توجیه حمایت خود از جناح غالب استفاده نموده و غده‌ای را کمسراه میکنند. در قاموس ایشان چون یا با طرفدار سک زرد بود و یا شغال، بیابراین تاکید بر اشتباهات مجاهدین بمنزله‌ی خسواز عبور به اردوی مقابل است. اما بنظر میرسد که مجاهدین نه تنها با این مسأله وقتی نمی نهند بلکه چند کام دیگر نیز در این راه برداشته‌اند. کامهایی که بنظر خطرناکترین حرکت مجاهدین در دو سال اخیر است.

سعود رجوی طی یک مصاحبه‌ی مفصلا (ص ۱۵۸-۱۱۱) در توضیح باره‌ای ارتجالات اجتماعی و نیز در رد آنها مان حزب توده و اعوان و انصار به مجاهدین مطالبی را ذکر میکنند که بسیار قابل تصدق است.

۱) وی ظاهرا به حزب توده - در واقع به همه‌ی کسانی که مناسبات مجاهدین ولیرالها را خالی از ایراد نمیدانند - حمله میکند که آنها اساس حرکت مجاهدین را نمیفهمند. در این مورد ما به نوشته‌های متمیز کننده‌ی حزب توده و اعوان و انصار کاری نداریم. حزب توده قادر است مجاهدین را همکار ساواک و موباد و سیا بنامد چون حزب توده است. نظر ما نیز در مورد حزب توده روشن است. اما آیا حمله‌ی

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتگشان، انقلابی دگر باید

شدید مسعود رجوی به حزب توده در این بحمد (در حالی که تصریح میکند با حزب توده را ضد انقلابی و ضد خلقی نمیدانیم و نیز در حالی که اظهار میکند وضع حزب توده طوری است که کسی فریب آنرا نمیخورد) چه چیز دیگری را پنهان میکند. این نکته درست است که آنها با حزب توده به مجاهدین نشانه‌ی نهایت بیشرمی و گستاخی است. بسیار خوب. جواب کسانی از چپ که نه بیشرمند و نه گستاخ چه میشود. جواب ما که مجاهدین را دموکراتهای انقلابی - و نه لیبرال - میدانیم ولی در عین حال مناسبات غیر منتقدانه‌ی مجاهدین و بنی صدر را عاملی در جهت بزرگ شدن توهم بنی صدر ارزیابی میکنیم چه میشود؟ آیا بحث مهمی از چپ که باین مسأله معترض است و در عین حال طرفدار جناح غالب حاکمیت هم نیست جواب خود را گجا می‌یابد؟ آیا تصور می‌رود که بنا شدت حمله به حزب توده، بلاجواب ماندن ایس مسأله مستور میماند؟ مسعود رجوی شرح مبسوطی در رد قیاسهای مبتدل میدهد و حزب توده را که عمدتاً بدین قیاسها متوسل میشود افشا میکند.

حزب توده به تغلب میگوید که اگر مثلاً امریکا گفت وضع ایران خراب است و تو هم گفتی خراب است پس طرفدار امریکا هستی.

هزار مثال مضحک در این زمینه میتوان زد. بسیار خوب. نتیجه چی؟ آیا در این شروع برخورد رجوی به نحوی دیگر با همین منطق مواجه نیستیم. اگر حزب توده در مناسبات مجاهدین و لیبرالها ایراد گرفت و اگر دیگران نیز ایراد گرفتند پس آنها و حزب توده

یک چیز میگویند و چون حزب توده بسیار حزب بدی است پس لابد آنها هم بد هستند. آقای رجوی با مخاطب قرار دادن حزب توده عملاً شرح مبسوطی را که در مورد قیاسهای مبتدل گفته است تندیده میگیرد و بنحوی دیگر - و البته نه به زمختی حزب توده - همین منطق را بکار میگیرد. بحث اینست، آقای رجوی، که جواب شما بآن بخش از چپ ایران که توده‌ای نیست چیست. جواب حزب توده را اگر نمیدادید هم کسی ایراد نمیگرفت. (۲) رجوی نه تنها هیچگونه اظهاری در جهت توهم زدایی از "لیبرالها" نمیکند بلکه میکوشد آنها را بزرگ کند - و این کدام جدیدی در حرکت قابل انتقاد گذشته است. وی در مجاهد ۱۱۱ به تأیید از "زیرک ترین دست اندرکاران" میگوید:

"جناح مغلوب، (منظور جناح بنی صدر است) روز بروز بیشتر با لحنی شبیه به لحن رهبران گروههای مخالف حرف میزند."

و این ابراز پس از اظهار این نکته است که: "تحولی آرام، لیکن فوق العاده

اجتناب ناپذیر و بعضاً حاد در تمام یا بخشهایی از جناح مغلوب، که بنا به بای توده‌ی مردم، گریزها و مقابله‌ی ضد ارتجاعی (که در مقاطعی با میل به رادیکالیسم نیز عجین است) از خود نشان میدهد."

بیمارت ماده ما به گذشته‌ی رجوی شاهدگرایش به رادیکالیزاسیون "تمامی یا بخشهایی از جناح مغلوب" حاکمیت هستیم. این دیگر سوسپند نیست. بورژوازی ایران (که لافیل بخش

از جناح مغلوب است) در مصاف با خرده بورژوازی سنتی "رادیکالیزه" شده است. آیا چنین اظهار شگفت انگیزی صرفاً حکایت از توجیه گسری مجاهدین در مناسبات خود با "جناح مغلوب" میکند (که غصه نخوریم که اینها آنقدرها هم بد نیستند و اساساً دارند رادیکالیزه هم میشوند) و یا حاکی از یک بینش بیافشانه بر اگما تیسستی میکند که بمجرد آنکه آقاسای بنی صدر "به لحن رهبران گروههای مخالف حرف

زد حتماً رادیکالیزه شده است!؟ ایسین دو احتمال یکی از دیگری بدترند. ما میدانیم در این اظهار خاص، کدما میکا اصلی بوده است. ولی میدانیم که مجاهدین همواره از ایسین برخوردارها مضمون نبوده‌اند.

(۲) اما اگر قضایا بهمین جا خاتمه می‌یافت می‌گفتیم مجاهدین از زیر بار جواب بد جنس چپ‌شانه خالی کرده‌اند و نیز کدام دیگری در ایجاد توهم بیرامون "جناح مغلوب" برداشته‌اند. اما متأسفانه این دو مسأله، با مسأله‌ی سومی که از هر دو آنها وخیمتر است توأم میشود و مایه‌ی نگرانی عمیق است.

ایزادی که در بخش اول بآن اشاره کردیم - مخاطب قرار دادن حزب توده برای گریز از جواب جنبش چپ - در بخشی دیگر از مصاحبه‌ی رجوی بعد جدیدی میگیرد که در خور توجه است. برای مجاهدین که بدرستی همواره با تفاوت حزب توده با سایر سازمانهای چپ توجیه داشته‌اند و برای سازمانی که زمانی جزوه، ژورنالات و "مکتوبات رژیم" را مینوشت و مدعی می‌شد مارکسیست‌ها در باطن خود همان را میگویند که ما میگوئیم، بسیار شگفت انگیز و کاملاً قابل تعمق است که آگاهانه کوشش کنند که حتی با تحریف واقعیات که بآن اشاره

خواهیم کرد، همه‌ی مارکسیست‌ها را اپورتونیستهای خطرناک جلوه دهند. البته ما واقف هستیم که آقای رجوی با این صراحت سخن نمیگوید ولی در زیر نشان خواهیم داد که پیامی که خواننده‌ی ناآگاه از مصاحبه‌ی وی میگیرد همین است.

ابتدا میپرسیم که در این مصاحبه که بنا بر ادعا مربوط به دوران انقلاب و پس از آن میشود چه ضرورتی وجود داشته است که عکس العمل تاثر انگیز بگفته‌ی رجوی

# دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان، حامی سرمایه‌دار

"اکثریت قریب به اتفاق گروههای مارکسیستی" در مقابل حرکت اپورتونیستی چپ‌نمای درون سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۴ سخن رود. این مساله - حتی در صورت واقعیت - جنبه قضیای را امروز حل میکند. اشاره به آن هنگامیکه ظاهراً تحت عنوان "برجسب‌سازشکاری مجاهدین با لیبرالها" سخن می‌رود چه معنایی میتواند داشته باشد جز تحقیر کل چپ - اولاً فرض کنیم که چنین بوده است. این مساله ربطی به ایراد بخشی از چپ به مشی سیاسی امروز مجاهدین ندارد. ثانیاً خطای گذشته‌ی یک بخش از جنبش - مارکسیست‌ها - توجیه مشی امروزی مجاهدین نمیتواند باشد (همان نوع "منطق"؟) و ثالثاً این اظهار بصورتی که آقای رجوی کرده است مطلقاً خلاف واقع است و همی کسانی که دستی در مبارزه داشته‌اند و منجمله آقای رجوی - میدانند که خلاف واقع است. توضیح میدهیم.

آقای رجوی میگوید:

"اکثریت قریب به اتفاق گروههای مارکسیستی یا از آن (حرکت اپورتونیستهای چپ‌نما) استقبال کردند و یا در برابر آن موضع احتیاط آمیز و بینابینی گرفتند و یساً از جهتی آنرا ضروری و جبری شمردند!"

و ایضا

"بهر حال میخواهم بگویم که لاف‌نمیل تا آنجا که به اوایل ضربه مره‌سوط میشود، ما حتی یک تحلیل مکتوب و جامع از این جریان نیز نتوانستیم در سطح کل نیروهای مبارز داخل و خارج کشور پیدا کنیم، و یا اگر هم بوده، آنقدر نادر و کمیاب بوده که بهر حال به دست ما نرسیده است."

هیچ چیز نادرست‌تر از این نیست که برای توجیه یک مشی - و نه دفاع از آن - نیکی اظهاراتی متوسل شدیم که خود میدانیم چنین نیست. در اینجا، خود، بمعنی سازمان مجاهدین خلق ایران و نیز و منجمله آقای رجوی است.

اولین جریانی که علیه "اپورتونیستهای چپ‌نما" موضع گرفت و این در زمانی بود که هنوز "اپورتونیستها" اعلام موضع خارجی هم نکرده بودند. و باز این زمانی بود که بگفته‌ی سازمان مجاهدین، مجاهدین مسلمان در یک مقطع متلاشی شده بودند، سازمان ما بود. ما در آن روزهای واپسین وسیع‌ترین مبارزه‌ی ممکن را نه فقط بصورت مکتوب بلکه عملاً با "اپورتونیستهای چپ‌نما" در خاورمیانه و خارج از کشور انجام دادیم. هرگز کوچک‌ترین اطلاعی از خارج از کشور داشته باشد میدانند که شدیدترین برخوردهای سیاسی خارج از کشور بین ما و اپورتونیستها بر سر همین مساله بود. ابعاد این مساله به آنجا کشید که اکثریت جنبشهای رهائی بخش جهان بخصوص در خاور میانه در معرض این مبارزه قرار گرفتند.

یکایک هواداران مجاهدین شاهد و ناظر این مبارزه‌ی سیاسی بوده‌اند. تمام سازمانهای سیاسی و حتی دانشجویی بر سر این مساله - رد یا تأیید ما - موضع گرفتند. و برای آنکه تجدید خاطره برای آقای رجوی شده باشد، همان کمیت‌های که برای جلوگیری از اعتمام ایشان شدیدترین مبارزات را کرد و ما افتخار انجام عمده‌ترین فعالیت در این کمیت‌ها را داشتیم (مسالهای که هیچوقت بدان اشباره نکردیم) از نزدیک درگیر این مبارزه شد. و باز برای تجدید خاطره‌ی مجدد، سه کتاب نیز بنام‌های "پیرامون تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق ایران"، "مسایل حاد مجاهدین" ("مارکسیست") یا "مسایل حاد جنبش" و "مشکلات و مسایل جنبش" حول این مساله، شرح آن، تحلیل آن و عوارض و عواقب آن نگاشتیم و در سطحی وسیع - بسیار وسیع - از انتشارات مجاهدین - منتشر کردیم و تعدادی از آنرا نیز با چاپ بسیار ریز به ایران فرستادیم (که مورد اشاره‌ی نوشته‌ای با مضای "رو-حانیون حوزه‌ی علمیه‌ی قم" واقع شد). علاوه بر آن در ماههای پس از قیام با رهبری سازمان مجاهدین در مورد ضرورت یا عدم ضرورت تجدید چاپ وسیعتر آن صحبت کردیم. توصیه آنها این بود که چون ما بعضی فاکت‌ها را بطور دقیق نمیدانستیم (و این برای ما قابل قبول بود) در توضیح پاره‌ای مسایل دچار لغزش شده‌ایم و بهتر است صبر کنیم تا کتاب خود سازمان درآید (کتابی که بعداً با نام "تحلیل آموزشی-بیانیه تغییر مواضع ایدئولوژییک اپورتونیستهای چپ‌نما" منتشر شد) و ما بر مبنای آن بعضی نکات را حک و اصلاح کنیم. حال می‌پرسیم آیا برای تجدید خاطره‌ی آقای رجوی همین‌ها بس است یا اینکه لازم است ایشان را به نوشته‌های سازمان خودشان و نیز نوشته‌های همان "اپورتونیست‌های چپ‌نما" که قاعدتاً باید از نظر ایشان گذشته باشد ارجاع دهیم تا ببینند مبارزه‌ی اصولی مارکسیستها با "اپورتونیستهای چپ‌نما" چه ابعادی بخود گرفت. خاطره‌ی سازمان "پیکار" از این مبارزه بعدی برآشفته است که از همان زمان عنوان "سازشکار" (با خرده‌پورژوازی؟) و "تروتسکیست" نصیب ما شد. اینها اما، دوست عزیز آقای رجوی، برای تجدید خاطره‌ی شما و سازمانتان نیست. اینها برای ذکر افتخارات ما هم نیست. ما زمانی چنین کردیم که بقول شما سازمانتان "متلاشی" شده بود. ما بخاطر اصولی چنین کردیم که به آن معتقدیم. بخاطر اصالت کمونیسم و اخلاق کمونیستی، شما میتوانید با کمونیستها موافق نیاشید، ولی شما حق ندارید که به "ضعف حافظه" دچار شوید. حافظه‌ی شما حافظه‌ی سازمانتان نیست. لاقلاً به آرشبو سازمانتان، لاقلاً به تجربیات اعضاء و هوادارانتان مراجعه میکردید تا از این نسیان که در این مقطع خاص به خدمت نفی همی مارکسیستها درآورده میشود

# فدائیان اسلام (۵)

## کماندوهای گوش فرمان کاشانی

و- رازی

در شماره های پیشین اشاره کرده ایم که مسج و تابع تاریخی در جنبه های اسلامی، ابعاد هولناک و سرکشی آوری بخود گرفته است بنحوی که "موزخین آن هزار بار روی مورخین" آریامهری را عقید کرده اند و حتی "وقایع نگاران" دوره "شاه شهید" نیز تا این حد وقیحانه به وارونه نویسی پرداخته اند. قلم به مزدها و "روشنفکران" خود فروخته آریامهری (که غالباً در دامان حزب نوده پرورش یافته و از رهبری آن درس خیانت آموخته بودند)، لاقابل دانش و سواد، داشته اند و مهارتی در سرهم کردن وقایع، عمل و واگردی هوجی و بیسواد ولایت فقیه، بهمنوان "نویسنده"، زبان فارسی را نمیدانند و درست همان نظوری می نویسند که آیت الله خمینی سخن میگوید: در یک صفحه، یک مطلب را چندین بار تکرار میکنند و هیچ واهمهای ندارند که در یک صفحه، چند مطلب متناقض ارائه دهند. در هیچ جا، مباحث ادعای دروغین و بیگانه خود را ارائه نمیدهند (میگویند... شنیده ایم... میدادیم...) "منابع" شان عموماً ذهن مغشوش آنهاست و وقایع در این ذهن، بدلخواه مسج میشوند و تصاویر مسج شده بیرونی کاغذ، روان میگردند. آنچه ارائه میشود حتی فیلم این تصاویر مسج شده نیست بلکه "تکالیف" است. در موارد فوق العاده استثنایی، اگر بخواهند "مستند" سخن بگویند و برای تأیید "دلایل" خود، اصل سند و ترجمه فارسی آنرا هم ارائه میدهند ولی اصل سند بخوبی چاپ میشود که خواننده نباشد و اگر چند جمله ای را بتوان ترجمه خواند، حیرت مغایر با ترجمه فارسی (۱) وقتی کسانی را با انگیزه های منحنی به تارسانی ترجمه میکنند، هر جا عبارتی خوش آید شایان نباشد یا گذاشتن سه نقطه (...)، عظیم... نویسنده را مانور میکنند و کتاب پر میشود از سه نقطه ها (۲). و گرنه، رایج ترین شیوه ایست، که عبارت "نا مطلوب" را حتی بدون سه نقطه، حذف کنند ولی اینکه آن مطلب، ترجمه مغشوش سدی باشد که قبلاً توسط همفکرانشان به فارسی انتشار یافته است. (۳)

خلاصه اینکه، همه اش دروغ، همه اش سرهم و دغلبازی، همه اش دوز و کلک، که همه

بوده "تایید" شود در یکصد سال اخیر حسرتی در ایران بوجود آمد بخاطر روناسیت و اعلام بود، و اگر شکست خورد بخاطر ایسی بود که میکنند: روحانیت و اعلام تاسد. "تایید" شود که پیام مطبوعاتی بهین میسند شده ها "تقطیع بخاطر اعلام بود" که "میداد تاریخ انقلاب ایلامی، پانزده خرداد ۴۲ و هجرت اسامی است" است. کبریم که همه اینها "تایید" شد، بعد چه میشود؟ در اینحال، "حقانیت" ولایت فقیه "تایید" خواهد شد. "تاییدات" حقانیت هفده ساله اگر به تنهایی میتوانست چیزی را "تایید" کند، قلم به مزدهای استاد و "روشنفکران" خود فروخته "حقانیت" (نه فقط هفده ساله بلکه) دو هزار و پانصدساله رژیم آریامهری را "تایید" کرده بودند...

در شماره های قبل، ماجرای سرور کسروی بعنوان آغاز انقلاب فدائیان اسلام را مورد بررسی قرار دادیم. در این بررسی، نسبتاً اراستی نموده های متعدد از کتاب "کشف الاسرار" آیت الله خمینی (که قبل از سرور کسروی انتشار یافته بود)، گوییده ایم که وجود حداقتسلسل رابطه غیر مستقیم، از دربار...، نسبت آیت الله خمینی و فدائیان اسلام و نیز تحویر سرخی کلشن فکر و بریدن زبان بنیوهی اسلامی (که امروزه با دهها و صدها نمونه ایسی آن آشنا شده ایم) را نشان دهیم. و هدف بهین رساندن این پیام بود که ویژه های حرکات ضد مردمی و وحشیانه رهبران جمهوری اسلامی و پاسداران سرمایه را نه تنها در عملیات شورش فدائیان اسلام بلکه بیشتر باید در تروهای ضد بشری "کشف الاسرار" خمینی و سرور کسروی مرتجع کشید و رشوه خوار محروقی نظیر شیخ فضل الله نوری جستجو کرد، براساسی با نگاه به گذشته است که میتوان ماهیت حاد میان جدید سرمایه و دشمنان تاریخی آگاهی نوده ها را بهتر شناخت.

در شماره های قبل همچنین درباره ی روابط آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام (در طوسی دو مقاله) سخن گفته ایم. ضمن بررسی گذشته ای آیت الله کاشانی، ریشه ای انگیزه های شخصی احساسات کینه خورانه و شدیداً ضد انگلیسی (و نه ایدئولوژیک) آگاهانه ی ضد امپریالیستی او را مورد بررسی قرار داده ایم. دیدیم که این احساسات ضد انگلیسی در آیت الله کاشانی در آن زمان جنگ جهانی دوم او را بصورت ستون پنجم آلمان نازی در ایران درآورد (البته علاوه بر احساسات ضد انگلیسی، خصوصیت فاشیستی آیت الله کاشانی در این امر بی تاثیر نبود) ولی این احساسات ضد انگلیسی آنچنان عمیق نبود که در برخورد با منافع طبقه ای، بی رنگ شود و مانع از آن گردد که آیت الله در کودتای امریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد شرکت موثر و فعال نداشته باشد. آیت الله کاشانی اصول خود را با انگلیسی ها مبارزه کرده بود. قبلاً اشاره کرده ایم که مبارزه ی آیت الله کاشانی با انگلیسی ها و سرپرندگان آن نظیر قوام ها، هزبرها و رزم آراها و بالعکس، همچنان ادامه داشت تا جائیکه بین شهریور

فدائیان اسلام را در رابطه با ایضاً سال انتخابات مجلس نهم در تهران (کد ایمن روزها در جمهوری اسلامی، نعل و آرواره ردها در ساری آن عراقی است) مورد بررسی قرار دهیم.



حاج محمدی عراقی (۵) میگوید:

شمیل فدائیان اسلام از یک جهت مرحوم نواب صفوی بود و از یک جهت کاشانی ولی در هر حال کاشانی سمت سیاستش خیلی زیاد بود در حالیکه مرحوم نواب سمت مدعیان خیلی زیاد بود... و این همکاری (کاشانی و فدائیان اسلام) از اوایل سال ۲۵ تقرباً شروع شده بود که مبارزات علیه قوام السلطنت و علیه هزیر بود... اینها همایش مبارزاتی بود که بجه مسلمانها داشتند.

(ویژه نامه ۱۵ خرداد، روزنامه صوفی جمهوری اسلامی، قسمت دوم "مواجهه با شهید عراقی" ۱۳ خرداد ۵۹)

در کتابهایی که "ترای کودکان و نوجوانان" نوشته شده چنین میخوانیم:

سراب صفوی، عبدالعسین هزیر را که "طرفدار بهایی ها" بود "تهدید بقتل میکند و سرانجام وی را در دوازدهم محرم همان سال (۱۳ آبان ۲۸)، بدست محمد حسین امامی بقتل میرساند. با کشته شدن وزیر دربار، اوضاع انتخابات دگرگون میشود آیت الله کاشانی، دکتر مصدق و افرادی انتخاب میشوند، و بدین ترتیب نهضت اوج میگیرد."

"شهید نواب صفوی"، مرگدشت شهیدای اسلام از روحانیت شیعه برای کودکان و نوجوانان "انتشارات علمی، صفحه ۲۶ تاکید از ما است"

در مقدمه بر چاپ سوم "برنامه انقلابی فدائیان اسلام" (۶) آمده است:

"فدائیان (اسلام) ۱، تمایل انگلیسی عبدالعسین هزیر و وزیر دربار را تهدید بقتل میکند و عاقبت در روز دوازدهم محرم موسسه آقای سیدحسین امامی بقتل میرسد و در روز ۸ آبان ۲۸ سید حسین امامی شهادت میرسد و در انتخابات مجدد، حکمک فدائیان اسلام، کاشانی و بارانی انتخاب شده و کم کم نهضت مردم زح میگیرد" (مقدمه، صفحه ۲، تاکید

۲۵ تا خرداد ۲۹، آیت الله کاشانی، عمال را در زندانها و تبعیدگاههای داخل و خارج از کشور گذراند. عاملین این زندانها و تبعیدها یا مستقیماً انگلیسی ها بودند و یا ضابطان السلطنت، هزیر و رزم آرا و سطر، که قبلاً گفته ایم، البته آیت الله کاشانی استفسار خود را از هر سه اینها گرفت. ولی در مقابل بیل ارباب آنها، امپریالیسم انگلیسی، در ۲۸-۲۵ مرداد ۳۲، سر فرود آورد.

در شماره های قبیل همچنین دیده ایم که فدائیان اسلام، در سالهای ۳۰ - ۱۳۲۵، مشابهی عمال بی اراده و کما سده های آیت الله کاشانی عمل کرده اند. ولی آغاز حکومت دکتر مصدق، آغاز اختلافات آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام است. تصمیم به ترور دکتر مصدق فقط ده روز پس از معرفی کابینه اش به مجلس و سه وعده به دکتر حسن فاطمی، چند ماه پس از روی کار آمدن مصدق، نشان دهنده اینست که فدائیان اسلام، در این ایام، از مراجعی غیر از آیت الله کاشانی دستگیر میگردیدند. در همانجا، با نگاهی به گذشته های آیت الله کاشانی و بیعت سیاسی او، کوشیده ایم که ریشه های اصلی اختلافات فدائیان اسلام و آیت الله کاشانی را نشان دهیم: تقابل قشریت و تفکر مائیل سرمایه داری فدائیان اسلام (و نیز رهبران جمهوری اسلامی) با نوعی بیعت بورژوازی آیت الله کاشانی.

اینک بر میگردیم به سالهای قبل از این اختلافات یعنی برمان ترور هزیر و رزم آرا به دوره ای که فدائیان اسلام بمشابهی کما سده های گوش بفرمان آیت الله کاشانی عمل میکردند، به دوره ای که آیت الله کاشانی بظول روزنامه صوفی "لوموند" در آن ایام، "باب شیخیان" بود و از اعتبار بزرگی در بین توده ها برخوردار بود و هنوز مانند بعد از ۲۸ مرداد ۳۲، پیشتر کلاهی کاملاً نریخته بود. به دوره ای که حسین هیکل (که در زمان ترور رزم آرا به تهران آمده بود و تحت تأثیر آن جو هذیانسی قرار داشت) آنرا چنین توصیف کرده است:

"همچنین آخرین عامل نفوذ آیت الله کاشانی همان جمعیت فدائیان اسلام است اگر آیت الله از نفوذ مینشوی عاجز شود به نفوذ ملی خود یعنی زبان خطا و اشهدی حماقت بشود مسلط میشود و اگر از آن نیز مایوس شود به نفوذ سیاسی خود در مجلس مینشوی اتکاء میکند و اگر از آن هم تشجیمای تکبر به قدرت مادی خود یعنی "خمس" موصول میشود و اگر آن نیز موشر بیاید، همدی آن قدرتها را به کناری گذاشته و رسته ی سخی را به فدائیان اسلام میسپارد... (۴) (ایران، کوه آتشفشان، ترجمه صوفی فارسی، صفحه ۷۶)

در این مقاله میگوئیم قتل هزیر توسط

# مرگ بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا

(از ماست)

عبدالله کرمانجیان، (۷) مدیر نشر ملل می نویسد:

"... برای آن دسته از محبت...

خوانندگان... که احتمالاً از حقارت...

امری اطلاعاتی به اختصار آنرا بیان میکنم. جبهه ملی به قیمت جانپساری

دلاورانهی نخستین شهید نیردمسلحانهی

ملت اسلام علیه استعمار اجانب و فساد

و فساد و استبداد، شهید بزرگسوار

سیدحسین امامی، از شکست انتخاباتی

دورهی شانزدهم رهائی و به مجلس راه

یافت. (جزوهی "علل توپنهی مکارانهی

ارشاد! ملی! علیه نیردمسلحانهی

نشریهی انقلابی اسلامی ایران، عبدالله

کرمانجیان، ۱۳۵۹، صفحه ۱۸، تاکید

(از ماست)

اینها چند نمونه از میان دهها نمونه است که از دو سال پیش به این طرف، در روزنامهها در کتابها، در برنامههای رادیو تلویزیون جمهوری اسلامی دربارهی "تأثیر عظیم قتل هژیر توسط فدائیان اسلام در ابطال انتخابات تهران و در انتخاب مصدق و سایر کاندیداهای جبهه ملی و در بازگشت آیت الله کاشانی از تبعید و نقطه آغاز ملی شدن صنعت نفت و غیره و غیره عنوان میشود.

در مقابل خزعبلات فوق چه میتوان گفت؟ در شرایط عادی، در مقابل هذیان گویی هاس بهترین پاسخ سکوت است. ولی در جمهوری اسلامی، در شرایطی که تمام بلندگوهای تبلیغاتی یک رژیم بسیج شدهاند تاریخ مبارزات تودههای این سرزمین را سخن کنند، چگونه میتوان سکوت کرد. امروز وقتی که گفته میشود: "مردم فقط بخاطر اسلام انقلاب کردند"، این عبارت حتی افراد ناآگاه را نیز به بوزخند وامیدارد، ولی وقتی که یک رژیم تمام امکانات جهنمی خود را برای وارونه جلوه دادن مبارزات تودهها در سی سال قبیل بسیج میکند، این شستوی معزیه مداوم بشیوهی اسلامی، ممکنست حتی عناصر نیمهآگاه - که با وقایع تاریخی چند دهه قبل آشنایی چندانی ندارند - را نیز فریب دهد.

ترور هژیر چه تأثیری در ابطال انتخابات تهران و در انتخاب کاندیداهای جبهه ملی (از جمله آیت الله کاشانی) از تهران داشت؟ جواب در یک جمله اینست: کمونیستها میدانستند که ترورهای کور، در جریان تحولات اجتماعی و در روند مبارزات تودههای علی الاصول کمترین تأثیری ندارند و در مورد خاص ترور هژیر نیز باید گفت که این ترور، در ابطال انتخابات دورهی شانزدهم تهران و انتخاب کاندیداهای جبهه ملی (و حتی آیت الله کاشانی)، کوچکترین تأثیری نداشت.

و برای اینکه به این حکم بریم، ناچاریم قدری عقب برویم و در نهایت اختصار، به باره ای از جریانات بعد از شهریور ۲۵ تا پایان انتخابات مجلس شانزدهم تهران در فروردین ۲۹، نظری بکشیم.



پس از شهریور ۲۵ و فرار دیکتاتور، مبارزهی تودهها برای تحقق خواستههای دموکراتیک و ضدامپریالیستی کم کم اوج گرفت، نیروهای متوقفی بویژه کمونیستها حتی در زمان دیکتاتوری رضاخان نیز تن به سکوت ندادند بودند ولی در جو نسبتاً آزاد بعد از شهریور ۲۵، نیروهای وابسگرا، کم کم پس از سالهای طولانی "تقیه" و سکوت مطلق (بغیر از مدرس) (۹)، جان تازه ای یافتند. آقای خمینی، کتاب فوق ارزشمعی "کتف الاسرار" را نوشت و نظریات شیخ فضل الله توری را تنظیم و تدوین کرد. (۱۰) کمی بعد (در ۱۳۳۴)، جمعیت فدائیان اسلام توسط نواب صفوی و سه تن از همفکرانش بوجود آمد. این رویدادهای کوچک و حاشیه ای، که ما امروز بخاطر جریانات کشونی جامعه، به آنها توجه میکنیم در آن ایام بمثابة قطبهری ناچیزی بود در مقابل دریای توفنده و پیشرونده مبارزات تودهها...

در مهرماه ۲۵، حزب توده، پس از فرار دیکتاتور و رهائی شاگردان ظف و ناخلف ارانی از زندان، تشکیل شد و کم کم در سراسر کشور، به استغای خوزستان (۱۱)، سازماندهی تودهها پرداخت.

در سال ۲۲، دولت ایران مخفیانه برای دادن امتیاز نفت شمال به امریکا، با این کشور وارد مذاکره شد. دکتر رادمسلحانه نمایندهی فراکسیون حزب توده در مجلس، در ۱۹ مرداد ۲۳، این مذاکرات و قول و قرارها را در مجلس شورای ملی افشاء کرد و گفت:

"بنده و رفقایم با دادن امتیازات نفت دولتهای خارجی بطور کلی مخالفیم. همانطوریکه ملت ایران توانست راه آهن خود را خودش احداث کند، بنسبده یقین داریم که با کمک مردم و سرمایهی داخلی ما میتوانیم تمام مناسب و ثروت این کشور را استخراج کنیم و شاید بتوانیم بموضوع بدبختی این مملکت بهبودی دهیم.

دو سه ماه بعد، وقتی که تقاضای امتیاز نفت نفت شمال از طرف اسنلین پیش آمد، همین دکتر رادمسلحانه سخنان پرسوز و گداز خود را در مورد "بدبختی این مملکت" و بویژه مخالفت با "دادن امتیازات به دولتهای خارجی بطور کلی" فراموش کرد. وقتی این تناقض از طرف دکتر صدق به او تذکر داده شد، با کم سال شهادت جواب داد:

"... من گفتم که عقیده دارم که تمام منابع ثروت ایران باید بدست ایرانی استخراج شود و در این جمله، اسم نفت را نیاردم." (کتاب...



موازندی سنتی در مجلس چهاردهم، صفحه ۲۰۴، تاکید از ماست)

در همان ایام، این تزلزل ملی و ضد کمونیستی حزب "ناوابسته و مدافع میرالپست" (درواسط) از همان آغاز جانش یعنی حزب توده انتشار یافت:

"ما بهمان ترتیب که برای انکاستستان در ایران منافع واقعی قائلیم و بر علیه این منافع صحبت نمیکنیم باید معترف باشیم که شوروی هم در ایران منافع جنسی دارد. باید به این حقیقت پی برد که مناطق شمالی ایران در حکم حریسم امنیت شوروی است... و عقیده‌ی دسته ای که من در آن هستم ((حزب توده)) اینست که دولت باید بفعوری برای دادن امتیاز نفت شمال به روسها و نفت جنوب به کمپانی های انگلیسی و امریکایی وارد مذاکره شود."

(مقاله "نفت"، احسان طبری، مردم بر ۴ روشن فکران، شماره‌ی ۱۲ - ۲۳/۸/۱۹)

کشمکش امتیاز نفت در مجلس چهاردهم بسیار گرفت. دکتر مصدق با حمایت همگانی توده‌ها، از تز دادن هرگونه امتیاز به دولت‌تهنای خارجی دفاع میکرد و بالاخره در آذر ۲۳، پیشنهادی در این زمینه به مجلس ارائه داد که پس از جروبجتهای فراوان در مجلس بتصویب رسید. در آنزمان که نیروهای انگلیس و امریکسا و شوروی در ایران مستقر بودند بحث دربارهی ملی کردن نفت در سراسر کشور، بپهوده بود. دلیل مخالفت‌های وابستگان به سیاست شوروی و موافقت‌های اکثریت سرسپرده‌ی سیاست انگلیس در مجلس هر چه بوده و با هر محاسباتی که صورت گرفته باشد حقیقت اینست که تصویب طرح دکتر مصدق در آن ایام یک گام به جلو بود و مقدماتی برای ملی کردن صنعت نفت در سالهای بعد. اشتباهات عظیم و فاجعه آمیز دکتر مصدق در اواخر حکومت خود بیرویه قبل از کودتای ۲۸ مرداد، چیزی نیست که بتوان از آن گذشت و ما در جای دیگر بموقع خود، به این اشتباهات عظیم (که از خصلت طبقاتی او و همراهانش سرچشمه میگرفت) خواهیم پرداخت ولی در اینجا باید بگوئیم که سرسختی دکتر مصدق در مجلس چهاردهم در بتصویب رساندن آن طرح، از صفحات درخشان کارنامه‌ی سیاسی او بشمار میرود.

در ۱۳ اسفند ۲۳، مصدق بهنگام بررسی پرونده‌ی دزدیهای سهیلی و تدیس و ماست مالی شدن این پرونده در مجلس، با گفتن: "اینجا مجلس نیست، دزدگاه است"، از مجلس بیرون آمد.

در ۱۵ اسفند، دانشجویان دانشگاه تهران در حمایت از مصدق به تظاهرات خیابانی دست زدند. بازاریان بازار را تعطیل کردند. مردم تهران به دانشجویان پیوستند و بطرف خانه‌ی مصدق براه افتادند. مردم مصدق را بروی دوش گرفتند و بطرف مجلس حرکت کردند. در میدان بهارستان، نظامیان به طرف مردم تیراندازی کردند، یک دانشجو کشته

شد و تعدادی زخمی شدند ولی با اینهمه موفق شدند که مصدق را به مجلس برسانند.

در سال ۲۴، کارگران و دهقانان و پیشه‌وران و روشنفکران با هیات حاکمه به جدال برخاستند. اتحادیه‌های کارگری در اکثر نقاط کشور گسترش یافت. آغازگر اعتراضات کارگری شهرهای صنعتی نظیر تهران و اصفهان و بعضی از شهرهای مازندران بود. جنبش دهقانی در کیلان و آذربایجان و بسیاری از استانهای کشور نضج گرفت. دانشجویان از مبارزات ضد استعماری و دموکراتیک توده‌ها حمایت میکردند. روزنامه‌هایی که در آن جو نسینا آزاد منتشر میشد به ارتقاء آگاهی توده‌ها یاری میدادند. در سایدی این مبارزات، دکتر مصدق که در آغاز دوره‌ی چهاردهم در مجلس تقریباً سه تنهایی مبارزه میکرد (با توجه به لکدیوانی های گاه و بیگاه فراکسیون حزب توده)، در پایان این دوره توانست یک جمع سی نفری را بدور خود جمع کند.

مبارزات ضد فئودالی و دموکراتیک آذربایجان و کردستان با اسعاد گسترده و شگفت آور خود، هیات حاکمه را بوحشت انداخت. اکثر اشتباهات رهبری این جنبش‌ها و خنجر از پشت زدنهای استالین نبود، میرفت که تنه‌ها در آذربایجان و کردستان بلکه در سراسر کشور، بساط هیات حاکمه‌ی منفور و فاسد و حامیان امپریالیست آنرا درهم بربرد.

در بهمن ۲۴، قوام السلطنه، سرسپرده‌ی منفور امپریالیسم انگلیس به نخست وزیری رسید. و مورد حمایت شدید شوروی و حزب توده قرار گرفت.

سال ۲۵، سال اعطای آزادی فعالیتهای سیاسی به حزب توده از طرف قوام (و بنا بقول روزنامه "رهبر"، ارگان حزب توده): "جناب اشرف قوام السلطنه"، سال بوزارت رسیدن رهبران حزب توده، سال کلاه گذاشتن قوام بر "آموزگار کبیر پرولتاریای جهان، رفیق استالین" در وعده به اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی، سال سرکوب خونین جنبش‌های دموکراتیک آذربایجان و کردستان و کشتار دهها هزار تن از زحمتکشان ترک و کرد، به یمن زد و بندهای داخلی و جهانی رفیق استالین. پس از شکست این جنبشها، قوام السلطنه، حساب خوش رخصیهای حزب توده را نیز کسب دستر گذاشت. حملات وحشیانه‌ی قوام به مطبوعات، سازمانها و افراد مترقی شدیدی یافت. وقتیکه خیال قوام از آذربایجان راحت شد، پس از یک فترت ۱۴ ماهه، خود را برای انتخابات دوره‌ی شانزدهم آماده کرد. در آستانه‌ی این انتخابات، حزب دموکرات ایران را با عجزه تشکیل داد. قوام میخواست کف حزب او: اکثریت مجلس را بدست آورد و قرارداد الحاقی کس - کلشائیان را بتصویب برساند. دکتر مصدق با حمایت مردم علیه انتخابات ساختگی قوام دست به افتخاری زد که از جمله بهخترانی او، قبل از انتخابات، در مقابل چند هزار تن در صحن مسجد شاه بود. این افتخاریها و نیز سابقه‌ی مبارزات او در مجلس چهاردهم سبب شد که از انتخاب مجدد نماینده‌ی

اول تهران در دوره‌ی پیش، خانگوری به عمل  
آید ولی با اینحال، اقلیتی به مجلس راه  
یافت. این مجلس که عمده‌ترین وظیفه‌اش  
تصویب قرارداد الحاقی کس - کلشانیان بود،  
بخاطر مبارزات سرخپوشانه‌ی نمایندگان اقلیت  
به پشتیبانی افکار عمومی و عناصر ملی‌گرای  
و تضادهای شدید آمریکا و انگلیس (کس  
عده‌ای از نمایندگان مجلس را تحت تاثیر خود  
داشت)، در ابتکار توفیق نیافت. و آخرین  
جلسه‌ی مجلس پانزدهم در نیمه شب ۲۸/۵/۶۶ با  
نطق طولانی حسن مکی (بر اساس اسناد مدارکی  
که مهندس حسینی در اختیارات قرار داده بود)،  
بدون اخذ نتیجه‌ی مورد نظر امپریالیسم  
انگلیس، خاتمه یافت.

قبل از پرداختن به انتخابات مجلس  
شانزدهم، دو واقعه‌ی مهم و بهم مرتبط،  
قابل ذکر است:

(۱) سوء قصد به شاه در ۱۵ بهمن ۲۷. در  
شماره‌ی قبل دیدیم که این سوء قصد، توطئه‌ی  
مشترک سپهد رزم آرا و یانند مخفی تروریستی  
کا میخن - کیا نوری بود. بدنیال این  
سوء قصد، حزب توده غیرقانونی اعلام شد،  
مراکز آن مورد حمله قرار گرفت، رهبران و  
اعضای آن دستگیر و سرکوب شدند. آیت الله  
کاشانی، روحانی با نفوذ و مخالف سرخسست  
انگلیس و ایادی داخلی آن، به بهانه‌ی دروغین  
شرکت در این سوء قصد، با توطئه‌ی هژبروزم آرا،  
همان شب به فلک الافلاک فرستاده شد و چند روز بعد،  
به لبنان تبعید گردید.

(۲) بدنیال اخنقانی که بعد از سوء قصد  
به شاه بوجود آمد، مجلس موسسان - در زیر سر  
انیزه‌ی حکومت نظامی -، بمنظور ایجاد  
تغییراتی در پاره‌ای از اصول قانون اساسی  
سابق، تشکیل یافت. از جمله این اصول  
اصل ۴۸ بود که بدینگونه تغییر یافت:

"عالیحضرت همایون ناهنشا می‌تواند  
هر یک از مجلس شورا و سناراجداگانه  
و یا هر دو مجلس را در آن واحسد،  
منحل کند."

این دو واقعه، مقدمه‌ای بود برای تصویب قرارداد  
داد الحاقی کس - کلشانیان در مجلس شانزدهم.  
امپریالیسم انگلیس و عمال داخلی آن تصور  
میکردند آن بلایی که در مجلس بر سر قرارداد  
الحاقی آمد با وجود مترسک اصل ۴۸ جدید،  
منتفی خواهد بود.

توضیحات:

(۱) مثلا مراجعه کنید به "سندشماره‌ی  
۳۱۰۳۰" در صفحات ۸۳۰۸۷ کتاب "روحانیت و  
نهضت ملی شدن صنعت نفت"، بکوشش گروهی از  
خواداران انقلاب اسلامی ایران در اروپا، نشر  
لاوح، قم، ۱۳۵۸

(۲) برای نمونه مراجعه شود به  
ترجمه‌ی فارسی کتاب "ایران، کوه آشفشان" و  
صنبن هیکل، ترجمه‌ی سیدمحمدافضایی، انتشارات  
"عادیات"، قم، صندوق پستی ۲۰۹. توضیحات  
اضافه کنیم که مترجم در مقدمه‌ی کتاب برای  
جلب اعتماد خواننده، با اصرار تأکید میکند

که:

"و تذکر سیدهم به اینکه در ترجمه‌ی  
این کتاب حداکثر سعی شده تا اینکه  
نه تنها سخن مولف تحریف نشود، بلکه  
در لحن آن نیز تا حد ممکن تغییر داده  
نشود" (صفحه‌ی ۲۱)

(۳) مثلا مراجعه کنید به موردی که  
در "رهایی ۶۴، شماره‌ی (۲) از توضیحات درباره‌ی  
"قیام ملت مسلمان ایران، ۳۰ تیر ۱۳۳۱" بقلم  
دکتر سید محمود کاشانی (پسر آیت الله کاشانی)  
ارائه داده‌ایم.

(۴) سه نقطه از ترجمه‌ی فارسی است.  
(۵) روزنامه‌ی اطلاعات در ۸ بهمن  
۱۳۵۷ نوشت:

"رهبریک گروه اطرابطی اسلامی درباره‌ی  
گفت: ما سده‌خست وزیر را اعدام کردیم."  
و این "رهبر" حاج مهدی عراقی، عضو قدیمی  
قدیمی فدائیان اسلام و از اعضا "جمعیت هسای  
دولت‌نسخه‌ی اسلامی" بود که در نوفل لوشاتو، با  
خبرنگار روزنامه‌ی اطلاعات مصاحبه کرد (متن  
این مصاحبه در همان شماره‌ی اطلاعات  
جای رسیده).

حاج مهدی عراقی و پسرش حسام، در شهر بیور  
۵۸ توسط گروه فرقان بقتل رسید و جسدشان،  
بدستور آیت الله خمینی، در کنار مقبره‌ی  
بشیرای فکری فدائیان اسلام و رهبران جمهوری  
اسلامی، یعنی شیخ فضل الله نوری دفن شدند.  
"مرحوم عراقی و فرزندش حسام را بدستور  
آبام در صحن مطهر حضرت معصومه و  
نزدیک مقبره‌ی مرحوم شهید شیخ فضل  
الله نوری دفن کردند." (کیهان، ۳ شهریور  
۱۳۵۸)

پس از دفن مهدی عراقی و پسرش، یکی دیگر از  
پسران او در حضور آیت الله خمینی میگوید:

"بدرم در مقابل دوشخصیت سرتعظیم فرود  
میاورد، اول مرحوم بواب صفوی و دوم،  
امام خمینی" (همانجا)

و آیت الله در جواب میگوید:

من ایشان را ۲۰ سال است که میشناسم...  
حاج مهدی عراقی برای من برادر و فرزند  
خوب و عزیز بود. شهادت ایشان برای من  
سنگین بود." (همانجا)

(۶) جاییهای اول و دوم کتاب "برنا -  
سه‌ی انقلابی فدائیان اسلام" در آبان ۱۳۲۹ و  
خرداد ۱۳۳۲ انتشار یافت. چاپ سوم این  
کتاب از روی چاپ دوم افست شد و بهمسرا  
مقدمه‌ی کوتاه تاجی، در آستانه‌ی قیام، در  
اوایل بهمن ۵۷، منتشر شد. اصل کتاب در ۹۰  
صفحه با حروف ریز چاپی و بقطع وزیری است.  
چاپ سوم که در زمان حکومت بختیار انجام  
گرفت متأسفانه نشر محدود داشت و فقط بدست  
"خودی‌ها" رسید. دسترسی غیرخودی‌ها با این  
کتاب، با انجام عملیات جیمزبانه‌ی احتیاط  
دارد.

کتاب "برنا سه‌ی انقلابی فدائیان"

که توسط نواب صفوی نوشته شده، شاهکاری نظیری از برت و بلاکویی است. شاید در این سلسله مقالات فرصت این را پیدا کنیم که طی یک مقاله‌ی جداگانه به معرفی و بررسی این کتاب بپردازیم. این بررسی، بیشتر از بابت تشابه فوق‌العاده‌ی این کتاب با "حکومت اسلامی" آیت‌الله خمینی، قانون اساسی جمهوری اسلامی و عملکرد دوساله‌ی جمهوری اسلامی، بسیار جالب است.

(۷) درباره‌ی عبدالله کرباسیچیان رهبر گروه چاقوکاران و چاقوکاران "گارد جهاد مقدس" (در روز ۲۸ مرداد در حمله به خانه‌ی مصدق و روزهای بعد) و مزدور ساواک، بعد از این مقالات سخن خواهیم گفت. در اینجا فقط اشاره کنیم که سنگین نامی "نبرد ملت" در روز ۲۹ مرداد ۳۲، با حروف درشت در صفحه‌ی اول چنین نوشت:

"دیروز تهران در زیر قدمهای مردانسی افراد ارتش و مسلمانان صد اجنبی میلرزید. مصدق، غول پیر خون آشام در زیر ضربات محوکننده‌ی مسلمانان استعفاء داد. حسین فاطمی خاکن که از خطر کلوله‌ی برادران نجات پیدا کرده بود، قطعه قطعه شد. لکه‌های سنگ را با خون بشوئیم. سربازان گمراه "جهاد مقدس" همه جا، پیشاپیش صفوف ضداجنبی، انقلابی و مردانه وظایف مقدس و حیاتی خود را انجام دادند. سربازان "جهاد مقدس"! ملت تشنه خون است. آتش خشم و غضب ملت مسلمان و ضداجنبی جز با ریختن خون دشمنان دین و وطن و ناموس و جاسوسان کمونیزم و عمال بیشرم اجنبی خاموش نخواهد شد. اگر حکومت انقلابی سرلشکر زاهدی کمترین ارفاقی نسبت به جاسوسان و خیانتکاران و جنایتکاران بنماید، بزرگترین خیانت را به دین و خلق و وطن نموده است. کلوله، "کلوله! تنها پادشاه جاسوسان و وطن فروشان است..."

(۸) خوانندگان برای اطلاع بیشتر، در مورد جریانات این مقطع، میتوانند به کتابهای فراوانی که در این زمینه وجود دارد مراجعه کنند که چند نمونه از آنها عبارتند از:

- اسناد نفت، از انتشارات آذاره‌ی کسب انتشارات و تبلیغات دولت مصدق، ۱۳۳۰، صفحات ۱۰ - ۳۱
- تاریخ سی ساله، دفتر اول، صفحات ۲۹ - ۷ و ۵۷ - ۶۷
- کارنامه‌ی مصدق و حزب توده، انتشارات مزدک، صفحات ۱-۷۰
- تاریخ مبارزات ضدامپریالیستی مردم ایران بر رهبری دکتر محمد مصدق، جلد اول، نفت چرا و چگونه ملی شد، احمدخلیل الله مقصد، صفحات ۲۷-۵
- سیاست موازنه‌ی منفی در مجلس چهاردهم،

- جلداول: حسین کی استوان، صفحات ۲۰۴-۹۰
- نفت و قدرت در ایران، شاهرخ وزیر، چاپ لوزان (به فرانسوی)، صفحات ۱۴۴-۸۶
- فریاد خلق، از کتابهای "جلد سفید"، صفحات ۷۸-۹۷
- گذشته، چراغ راه آینده است، نشر جامی، صفحات ۴۹۴-۱۰۵
- مصدق و نهضت ملی ایران، از انتشارات اتحا دیدی انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمن دانشجویان در آمریکا و کانادا، صفحات ۶۴-۳۶

این نکته را توضیحا اضافه کنیم که تحلیل‌ها و موضعگیریهای غالب کتابهای اشاره شده در فوق مورد تأیید ما نیست. آنچه از ذکر این کتابها عمدتا مورد توجه ما است، اسناد و مدارک تاریخی ارائه شده در آنهاست که در این قسمت از مقاله‌ی حاضر مورد استفاده‌ی ما نیز قرار گرفته‌اند - که بعلمت اجتناب از تکرار و افزایش بیش از پیش "توضیحات خرد" موارد ضروری، از ارجاع خواننده به اسناد مندرج در کتابهای فوق الذکر، خودداری خواهم کرد.

(۹) برای شناخت ماهیت واقعی و انگیزه‌های اصلی مبارزات مدرس یا رضاخسان و نیز حمایت از ارتجاعیتی نظیر شیخ خزعل و وثوق الدوله (با قدا قرار داد اسارت بار ۱۹۱۹) و مخالفتهای او با جنبشهای توده‌ای کیسلان و آذربایجان (جنبش جنگل و قیام مشخ خیابانی) و غیره مراجعه کنید به زیر نویس صفحات ۸۴ تا ۹۰ کتاب "جا بگاه مبارزات روحانیون ایران" و اسناد ارائه شده در آنجا.

(۱۰) بعد از نوشتن این کتاب، آیت‌الله خمینی در پشت پرده رفت و دیگری ناسی و خبری از وی در هیچ جا دیده و شنیده نشد، و تا بهمن ۴۱، همچنان در پشت پرده باقی ماند.

(۱۱) حزب توده در سالهای ۲۴ - ۱۳۳۰ نه تنها از هرگونه سازماندهی و تشکیل توده‌ها بویژه کارگران نفت خوزستان، خودداری کرد بلکه حتی در مقابل اعتراضات و جنبشهای خودبخودی کارگران در جهت خواست اقتصادی آنها، می ایستاد. بعنوان نمونه بهنگام اعتصاب بزرگ کارگران نفت آبادان و اعتراض آنان علیه استعمار شرکت نفت انگلیسی، حزب توده دکتر رادمنش و دکتر جودت رایسرای خاموش کردن عدای اعتراض کارگران، به خوزستان فرستاد. البته بیانه‌ی رسمی حزب توده، جلوگیری از ایجاد شکاف در جبهه‌ی متحد شوروی و انگلستان علیه فاشیسم آلمان بود، ولی دلیل واقعی این امر را باید تصمیم بیهوش نرنجاندن انگلیسی‌ها و بخطر نینداختن منافع آنها در جنوب دانست. بویژه اینکه استالین از سال ۲۳ به نفت شمال ایران چشم دوخته بود. همچوانی سیاست شوروی و انگلستان در مورد ایران بنوعی بیس در آمد کنفرانس یالتا و نیز بنوعی تجدید قرارداد خائانه‌ی ۱۹۰۷ بیس روسیه‌ی تزاری و انگلستان در مورد تقسیم

پاسخ به یک نامه . . .

بدین ترتیب امیدواریم جواب بنویسند  
 از این دست که آیا ما از هم اکنون تا پیش  
 بوجود بدیل سوسیالیستی و انقلاب سوسیالیستی  
 ( در شرایط حاضر ) هستیم یا نه روش تعیین شده  
 باشد. امیدواریم این نکته روشن شده باشد  
 که منظور از مرحله تدارک انقلاب سوسیالیستی  
 یعنی مرحله ایجاد بدیل چپ برای اصلاحات  
 انقلابی که تنها انقلاب اجتماعی عصر است.  
 اگر معتقد بودیم بدیل از هم اکنون وجود  
 دارد، دیگر از مرحله تدارک سخن نمیگفتیم.  
 اگر بدیل وجود داشت که دست یکنار میشدیم.  
 پس این سئوالات که در مثال ما گذاشته میشود  
 که آیا فی الحقیقه گمان میکنید که جامعه  
 آماده انقلاب سوسیالیستی است، نشانه عدم  
 توجه بهمان مطلبی است که ذکر کردیم. عدم  
 توجه به تفاوت بودن و شدن. پس این  
 سؤال که کلاهان را قاضی کنید و ببینید که  
 آیا با این توده مردم میشود انقلاب سوسیالیستی  
 لیستی کرد نشان دهنده این است که جامعه  
 را نه در حرکت بلکه ایستاده آنچه که هست و نه  
 آنچه که میتواند باشد- میبیند. آموزش اساسی  
 توده های مردم، گرایش توده ها بجانسختی  
 سوسیالیسم فقط در این حرکات است که مستمر  
 است. توده ها در حرکت انقلابی یک شبهه ره  
 صد ساله میروند. وظیفه عمده کمیونیستها  
 این نیست که در گفته ها و نوشته ها مزایای  
 سوسیالیسم را بازگو کنند- کوی توده مردم  
 بدین طریق سوسیالیست میشود- بلکه این  
 است که با تاثیر گذاری بر حرکت اجتماعی  
 با دادن رهنمودهای درست در اینجا و آنجا،  
 کمک کنند که توده ها از تجارب زندگی و  
 حرکت خود سوسیالیسم را نتیجه گیری کنند.  
 تجاربی که بخش مهمی از توده های مردم در  
 مقابل رژیم جمهوری اسلامی بدست آورده اند  
 بیش از خروارها نوشته و آموزش درسی. چشم  
 آنها را به واقعیت های سالاری باز گشوده  
 است. دلیلی ندارد که نپذیریم که ادامه  
 غلبان کنونی چشمها را بازتر و این توده ها  
 را آشنوتر خواهد کرد. دلیلی نداریم که  
 تصور کنیم که ادامه وضع کنونی توده های مردم  
 امکان آموزش عملی بیشتر را سلب خواهد کرد.  
 دلیلی نداریم که تصور نکنیم که بدیل  
 چپ در این معرکه امکان بروز خواهد یافت.  
 توده های مردم ما از توده های مردم جوامع  
 دیگر عقب مانده تر نیستند. اینها  
 ویتنامی "کودن"تر نیست. مذهبی تر هستیم  
 نیست. بنا براین هیچ دلیلی نیست که بزرگ  
 مبنای آن بتوان تصور کرد که در صورت ادامه  
 وضع بحرانی، توده های مردم نمیتوانند بزرگ  
 جانب سوسیالیسم گرایش پیدا کنند. این  
 امر چقدر طول میکشد؟ نمیدانیم. ولی اکثر  
 امیدی هست- که هست- در همین است. یکسال.  
 دو سال، ده سال، نمیدانیم. در روسیه ۹ ماه  
 طول کشید. در ویتنام چهل سال و کمی بیشتر  
 از ترس سقوط کشور حاضر بد پذیرفتن یک امر  
 ناخواسته شد. در ایران و در شرایط کنونی  
 جهان این امر احتمالاً خیلی کوتاه تر خواهد شد

بود، ولی حتی اگر بماند یک کمیونیست در لزوم  
 کدر آمدن آن تردیدی نمیتواند داشته باشد.

در میانان کر به شوق کعبه خواهی رد قدم  
 سرزنشها کر کند خار معیان غم مشهور  
 کرجه منزل بی خطرناک است و نمند نایدید  
 فتح راهی نیست کان را نیست یا مان غم مخور

فدائیان اسلام . . .

ایران به دو منطقه نفوذ روسیه و انگلستان  
 بود (براردادی که ما نمدسایر قرار داده است)  
 استعماری علیه ایران پس از انقلاب اکثر توسط  
 لنین لغو شده بود ( این سخنانی تنبوه زوی  
 ز و حرب توده ) با سیاست انگلیس در ایران  
 فقط مربوط به سالهای جنگ نبود بلکه تا سالها  
 بعد، و حداقل تا اوایل سال ۳۲، همچنان  
 ادامه داشت. و از همینجاست تمام کربنده  
 رنجانیها و سبک اندازیهای حزب توده در راه ملی  
 شدن صنعت نفت.

به علت طولانی بودن این قسمت از مقاله  
 فدائیان اسلام، بقیه آن در شماره بعد  
 به چاپ خواهد رسید.

منتشر شده است



کارل مارکس

درباره جنگ

# رزمندگان،

## انشعاب

### و مسائل انقلاب ایران

۴

#### دریند "انقلاب دموکراتیک نامتعارف"

انحطام موجود در نظام رزمندگان، اینست  
تعریف دارای متناسبی است متناقض با سایر  
تعاریف وی، و عبارت دیگر، رزمندگان  
در موارد دیگر این تعریف خود را در نظر  
نداشته است. مثلا اگر به نقل قولهای  
متدرج در صفحات قبل رجوع کنیم می بینیم  
که رزمندگان از طرفی خواهان نابودی سیستم  
سرمایه داری وابسته است و این نابودی  
را معادل با استقرار سرمایه داری مستقل  
(اگر حتی چنین چیزی ممکن باشد) هم  
نمیدانند، اما از طرف دیگر چون درک و برداشت  
نادرستی از مفاهیم دارد، بدیلی که در مقابل  
"سیستم سرمایه داری" قرار میدهد "جمهوری

دموکراتیک خلق" است. نتیجه ایجابی این  
نظر اینست که اولاً هم "سرمایه داری وابسته"  
یک "نظام اقتصادی - اجتماعی" است و هم  
جمهوری دموکراتیک خلق و هر دویشان بسیر  
"وجه تولید معینی" مبتنی میباشد! اما  
واضح است که نه سرمایه داری وابسته معنایی  
است بر شوهی تولید کاپیتالستی وابسته،  
و نه جمهوری دموکراتیک خلق دارای شوهی تولید  
خلق میباشد. اما رزمندگان باین قصه  
ساده هیچ توجهی ندارد:

"ما تضاد عمده ایران که برآیند  
تضادهای جد است و تعبیر انقلابی  
و نکاتلی جامعه در گرو حل آن میباشد  
را تضاد خلق با نظام سرمایه داری  
وابسته به امپریالیسم میدانیم."  
(رزمندگان شماره ۱۲ ص ۱۵)

یعنی دو مقولدی متفاوت یکی خلق یعنی  
مقوله ای اجتماعی، و دیگری "نظام" سرمایه داری  
وابسته یعنی مقولده ای اقتصادی - اجتماعی،  
با هم تضاد دارند و نافی یکدیگرند. و بر  
همین مبناست که "جمهوری دموکراتیک خلق"  
بدیلی است که "خلق" پس از نابودی آن "نظام"  
بر جایش قرار میدهد. پس حتما خود طبق  
هم "نظام اقتصادی - اجتماعی" ای در اختیار  
دارد و یا اینکه خودش خود این "نظام" است  
السیه رزمندگان این را هم میگوید که:

"تضاد کار و سرمایه بعنوان تضاد

باین ترتیب میبینیم که رزمندگان چه در  
واصل، حد در اواسط و چه اینک (۱)

عملا انقلاب سوسیالیستی  
و دیکتاتوری پرولتاریا را به مقصد از  
"استراتژی" کنونی خویش، بلکه بالکلیل  
حذف کرده و حتی این امکان را هم باقی  
نگذاشته که بتواند در "مرحله بعد" آنرا  
عوض کند و برای دیکتاتوری پرولتاریا  
"مبارزه" بپردازد. تنها امکانی که برای  
رزمندگان باقی میماند، بعبودی ما اینست  
که هم اینک "استراتژی" خود را تغییر دهند  
و برای اینکار آن را بالکل نفی کند و به  
شور استراتژی انقلاب ایران بپردازد و باین  
منظور هم دیگر از ترمیم تاکتیک هایش دست  
بردارد و بداند که با این "استراتژی" وجود  
سروز چنان تاکتیکهایی اجتناب ناپذیر است.  
رزمندگان نباید ترسی از آن داشته باشد که  
با انتقاد ایدئولوژیک و مبتنی از حسود،  
و با نفی پیش اناسا نادرستش، چپ  
را از دست خواهد داد و متروک خواهد شد.  
بر عکس با اینکار او زنجیرهای محدودنگری،  
دکما تیسیم و براكما تیسیم را از دست خواهد  
داد و در مقابل جهان بینی واقعا کمونیستی  
را بر بدست خواهد آورد.

آنچه در این زمینه از دست ما بر میآید، انتقاد  
از زاویه ای ایدئولوژیک و شوریک است.  
بنابراین بحث خود را از زاویه ای دیگر  
ادامه میدهم. همانطور که دیدیم  
رزمندگان معتقد است که:

"ساخت اقتصادی - اجتماعی، یا سیستم  
اقتصادی - اجتماعی، یا شکلبندی  
اقتصادی - اجتماعی، ... مضمون واحد  
و یکسانی دارند (و) عبارتند از  
مرحله ای از تکامل حیات اجتماعی  
که یک نوع تاریخی جامعه را کسبه  
مبتنی بر وجه تولید معینی باشند،  
تعیین میکنند."

این تعریف، اگر از یکی دانستن سه اصطلاح  
فوق بگردیم و هر سه را مثلا معادل  
"نظام اقتصادی - اجتماعی" (۲) در نظر  
بگیریم، بخودی خود غلط نیست (هر چند کامل  
هم نیست). ولی دقیقا بخاطر همان عدم

اساسی جامعه‌ی ما از سوی شکل‌هایی نظیر ما مطرح شده و میشود. اما این تضاد که در واقع مربوط به ساخت اقتصادی جامعه است و تحول به جامعه سوسیالیستی در گرو حل آنست، بی‌سز نشود. خود در گرو حل تضاد عاجلتر کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان (یعنی خلق) با نظام سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم قرار میگیرد، که شرایط را برای حل تضاد اساسی ((کار و سرمایه)) فراهم می‌نماید. حل این تضاد عمده ((خلق و نظام...)) با سرنگونی حکومت پاسدار نظام کنونی و برقراری حکومت کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان که شرایط را برای حل تضاد اساسی از این طریق مراحل مختلف ساختمان سوسیالیسم فراهم می‌آورد، ممکن میگردد.

(رزمندگان ۱۵، صفحه ۸)

ولی این نیز از همان شعار فحاشی است که نمونه‌هایش را قبلاً دیدیم. در واقع و عملاً، در تحلیل رزمندگان تضاد کار و سرمایه‌داری فرعی میشود و جایش را به تضادی میدهد که حتی از لحاظ نظری نیز نمیتواند جانشین تضاد کار و سرمایه باشد: رزمندگان تضاد اخیر را "مربوط به ساخت اقتصادی جامعه" میدانند اما نمیگویند "تضاد خلق یا نظام سرمایه‌داری وابسته" مربوط به چیست، و باین ترتیب درک نامصحیح خود را از تمام مفاهیم مزبور نشان میدهد. رزمندگان نمیتوانند که سرمایه بک رابطه اجتماعی است و نه مقداری پول و نظایر هم، تضاد کار و سرمایه، تضاد اصلی هر شکل‌دهی اجتماعی ای است که سرمایه تر آن حاکم باشد و هر تضاد دیگری تضادی است فرعی. معنای این امر منجمله اینست که تضاد اصلی هرگز و حتی بقیمت مبارزات فراوان، در چهار چوب جامعه سرمایه‌داری حل شدنی نیست، اما تضادهای فرعی محتملاً چرا. اما بر فرض هم که نظر رزمندگان را ببینیم، باز این سؤال پیش می‌آید: اولاً چرا تضادی "اقتصادی" (کار و سرمایه) جایش را به تضادی بی هویت میدهد، یعنی بک مقوله‌ی اقتصادی کنسار گذاشته میشود و مقوله‌ی بی معنایی جایش را میگیرد. مجموعه‌ی کارگران و دهقانان و زحمتکشان (خرده‌بورژوازی فقیر) از لحاظ اقتصادی چه تضادهای کونیستی با نظام سرمایه‌داری (وابسته) میتوانند داشته باشند؟ تضاد کار مزدی + تولید خرد کاپیتالیستی با سرمایه‌داری؟! این که نشد تضادهای کونیستی!

و اگر رزمندگان بخواهد در این تضاد وجه اشتی تا پذیری بیاید مجبور است بگوید که در قطب‌کار نیروهای دیگری نیز علیه قطب سرمایه حضور دارند، اما آنچه تضاد اساسی دو قطب را تعیین میکند تضاد کار و سرمایه است. زیرا مجموعه‌ی "خلق" خود شامل طبقاتی است که با یکدیگر تضاد دارند اما چون تضادهایشان فرعی است نمیتوانند علیه تضاد مهمتر، اساسی تر و عمده‌تر با هم متحد شوند و آنچه مبنای تحلیل ما را در تعیین اشتی تا پذیری این تضاد تعیین میکند، تضادی است که سرمایه پرولتاریا با جامعه بورژوازی دارد. تضاد که حاصل جمع تضادهای طبقاتی تشکیل دهنده "خلق" با سرمایه‌داری میباشد. ثانیاً اگر تضاد کار و سرمایه مربوط به ساخت اقتصادی است، پس چگونه است که انقلاب دموکراتیک بخواهد سرمایه‌داری وابسته را نابود کند؟ چرا وظیفه‌ی تضاد "اساسی" را تضاد "عمده" انجام میدهد؟ اگر تضاد کار و سرمایه مربوط به ساخت اقتصادی است، پس فقط از طریق همین تضاد میتوان این ساخت را نابود کرد و نه از طریق تضاد خلق سرمایه‌داری وابسته. و درست همین جاست که تضاد کار و سرمایه نیز همانند بسیاری دیگر از مقولات مارکسیستی از دستگاه‌های نظری رزمندگان حذف میشود: برای حل "تضاد عمده" باید "حکومت پاسدار نظام سرمایه‌داری وابسته" را، یعنی روبنای سیاسی ساخت اقتصادی جامعه را، سرنگون کرد (تا اینجا یکی از وظایف انقلاب سوسیالیستی انجام میگیرد) و پس از آن "جمهوری دموکراتیک خلق" را که دارای تبدیلی در مقابل نظام سرمایه‌داری وابسته هست ساخت (و تا اینجا "تبدیلی" برای دیکتاتوری پرولتاریا تراشیده میشود) و سپس این جمهوری خودش از طریق مراحل مختلف ساختمان سوسیالیسم شرایط را برای حل تضاد کار و سرمایه فراهم می‌آورد: میان بر به کمونیم!

اما مشخصات "تاریخی" جمهوری دموکراتیک خلق که زحمت و وظایف مشخص شده‌ی دیکتاتوری پرولتاریا را نقل کرده چیست و یا چه کارکردی میخواهد به "ساختمان سوسیالیسم" اقدام کند؟ با مراجعه به حافظه امان (یا صفحات قبل) پاسخ را می‌یابیم: این جمهوری دموکراتیک دیکتاتوری پرولتاریای خلق! اولاً "مصموم بورژوازی دارد" ثانیاً "توعی روابط سرمایه‌داری را حفظ میکند" و ثالثاً "سوسیالیسم نیست" و باز هم با تواضع! تمام میخواهد پس از نابودی "نظام سرمایه‌داری وابسته" جانشین آن بشود و دقیقاً بخاطر همین صفات محسنه، اهداف نهایی و پیروزی نهایی رزمندگان است:

"تنها زمانی انقلاب پیروز شده است که نظام سرمایه‌داری وابسته

پرتوان تر با اتحاد کارگران علیه سرمایه‌داران

امپریالیسم ناپود شده باشد و جاسای آنرا ((حتما "نظام") جمعی... دموکراتیک خلق گرفته باشد. (جزوه "طبقه کارگر و مساله ملی کردن... صفحه ۴۹)

"تنها هنگامیکه توده های خلق برهبری طبقه کارگر مبارزه ی خویش را تنها پیروزی نهایی یعنی استقرار جمهوری دموکراتیک خلق ادامه دهند..." (ویژه نامه رزمندگان در سالگرد ۲۳ بهمن، صفحه ۴)

چرا چنین است، چرا رزمندگان برخاستی از بهترین مابانی مارکسیسم را نقض میکنند و ریشه ی این انحراف، لاقدر از لحاظ نظری، کجاست؟ در سهل انگاری و یادرازی... انداختن این سبانی؟ در اشتباهی تاکتیکی؟ نه! مساله مهمتر از اینهاست: در بینش ایدئولوژیکش که یکی از وجوه مشخصی آن فقر شوریک است: هنگامیکه رزمندگان بسرای ایران یک "نظام اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری وابسته" قایل میشوند که "مرحله های از تکامل حیات اجتماعی" این کشور بوده و مبتنی بر وجه تولید معینی است که "یک نوع تاریخی جامعه" را بیان میدارد، بدین...

هنگامیکه سرمایه داری ایران را بصورت نظامی متغیر با سرمایه داری در میآورد، بنا بر این انقلابی هم که برای این "نظام" در نظر میگردد، انقلابی با مشخصات انقلاب در بسک جامعه سرمایه داری نیست، یعنی انقلابی سوسیالیستی نیست و دارای مشخصات مخصوصی است که با ویران کردن این "نظام"، یک "نظام اقتصادی - اجتماعی دیگر" را که "مرحله ای"

((دیگر)) از تکامل حیات اجتماعی "ایران میباشد و" مبتنی بر وجه تولید معین دیگری است، مستقر میسازد و درست بهمین خاطر است که دیگر کاری برای انجام دادن باقی نمیماند تا احتیاجی به انقلابی دیگر باشد.

با این ترتیب رزمندگان بر خلاف نظر استالیسی (و رفقای بیکار در شوریک - سیاسی ۲) که فقط بد پنج نوع جامعه معتقدند، بد هفت نوع جامعه (و با بیشتر) قایل است: کم... اول... نیمه فئودال - نیمه مستعمرده نظام سرمایه داری وابسته - نظام دموکراتیک خلق...

اما این فقط یک طرف قضیه است. رزمندگان از طرف دیگر و در جای دیگر مشخصات دیگری برای سرمایه داری ایران ارائه میدهد، اما نه در رابطه با انقلاب ایران.

یعنی هر جا میخواهد "نوع" و "مرحله ای" انقلاب را تعیین کند، پای "نظام سرمایه داری وابسته" را به میان میکشد، اما در جای دیگر

و عرفا در بررسی خود سرمایه داری ایران مشخصات عام سرمایه داری را برای آن در نظر نگیرد و این مساله بر "استراتژی انقلابی" تاثیر بگذارد:

"جوامع سرمایه داری وابسته بمعنای عام همان جوامع سرمایه داری هستند که خصوصیات مهمی از قبیل وابستگی، عقب ماندگی و... دارند و در واقع تضاد اساسی که بیان کننده ی جنبه های اساسی و ذاتی و غیر ویژه ی سرمایه داری میباشد، در آنها نیز تضاد کسب و سرمایه است." (رزمندگان، صفحه ۵۱)

پس آیا نمیتوان گفت که انقلاب این جوامع هم، انقلاب سوسیالیستی است که البته برای ویژگی های مخصوصی است اما اساسا در با انقلابهای سوسیالیستی جوامع سرمایه داری تفاوت ندارد؟ اما رزمندگان حتی با پرسش سوال اندیشه هم نکرده و اگر کرده باشد به آن نداده است: رزمندگان هرگز در هیچیک از آثارش نفوذ نسته ثابت کند انقلاب ایران سوسیالیستی نیست و حتی اقدام با...

انبات نکرده است: از حزب توده و رنجبران و فدائیان (اکثریت) گرفته تا بیگ... وحدت انقلابی و راه کارگر و رزمندگان و... همه میگویند دموکراتیک است، پس جنبه های دموکراتیک است! منتهی برخی این انقلاب دموکراتیک را که در دموکراتیک بود شکی نیست! بد انحراف میکشاند، برخاستی در آن بنا میگردد، و برخی هم اشتباهات بررسی دارند! اما هیچکدام اینها موجب آن نمیشود که نفس دموکراتیک بودن انقلاب ایران مسرود

سوال قرار گیرد و بنا بر این در این مسرود، همدی اختلافات جریانهای مختلف و حتی مفاسد فوق، در حدتاکتیکی و نه استراتژیک باقی میماند.

بد بحثمان ادامه دهم. تعریف مذکور در نقل قول فوق بخودی خود نشان میدهد که رزمندگان نتوانسته تفاوتی ماهوی میان سرمایه داری و سرمایه داری وابسته پیدا کنند. "خصوصیات مهمی از قبیل وابستگی، عقب ماندگی و... (و... چه چیزی؟) نیز نمیتوانند در ماهیت این جوامع تغییری ایجاد کنند و علیرغم این واقعیت، در پیش رزمندگان تغییر نمیتوانند تغییری ماهوی بوجود آورند و رزمندگان باز هم در عین حفظ "استراتژی انقلاب دموکراتیک در جامعه سرمایه داری (وابسته)" میگویند:

"مناسبات سرمایه داری وابسته، همان مناسبات سرمایه داری است اما بشکل خاص وابستگی سرمایه داری ایران بسرمایه جهانی، و مشخصا طرح

( اسطراب ... صفحہ ۲۲ )

بنابر این تمامی اظهارات رزمندگان در مورد قانونمندی سرمایه‌داری ایران و ... و عدم میسرود و بیه هوا می‌رود: ممکنست جامعی سرمایه‌داری باشد ولی "روند مبارزه‌ی طبقاتی و وضعیت آن" طوری باشد که "طبقات تحت سلطه" را به قدرت برسانند و ممکنست در جایی هم "نظام امپریالیسم" - اجتماعی سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم اما بطور نسبی مستقل از آن و دارای همان قانونمندی های سرمایه‌داری اما دارای قوانین و روندهای خود ویژه "وجود داشته باشد، لیکن بدلیل مستقیم "روند مبارزه‌ی طبقاتی و ... "انقلاب دموکراتیک" باشد!

می بینیم که هم نظام معنای خود را از دست میدهد و هم نوع: می بینیم که رزمندگان حتی "روند مبارزه‌ی طبقاتی و وضعیت آن"

را هم حتی "بطور غیرمستقیم و بعد از همه چیز" در تعیین نوع و مرحله‌ی انقلاب مسؤرد توجه فرار نموده‌اند. در همان زمانها، رزمندگان کل بورژوازی ایران را یعنی سلاوهی خرده بورژوازی حاکم ( هر چند "ضد امپریالیست" ) خارج از صف انقلاب و خلق میدانست، ایران را هم سرمایه‌داری میدانست، و باز میگفتند انقلاب دموکراتیک است: رزمندگان حتی متدولوزی خود را هم زیر پا میگذارد. اما رزمندگان این را هم پیش بینی کرده و برای آنکه نگذارد ما بگوئیم رفا. این از نظام اقتصادی - اجتماعی ایران و آنها هم از وضعیت مبارزه‌ی طبقاتی و مفهبندی طبقات ، چرا انقلاب همچنان دموکراتیک است؟ پاسخ داده بود:

"در شرایط ما و اصولا از زمانیکه انقلاب دموکراتیک بدون بورژوازی جریان پیدا کرده‌اند، یعنی از زمانی که بورژوازی به حرکتی نیروهای ضد انقلاب پیوسته است، از این زمان اساسی ترین موضوع مربوط به تحسول انقلابی دموکراتیک، رهبری پرولتاریا و نقش این طبقه در جامعهی بعد از انقلاب "جمهوری دموکراتیک" میباشد. ( رزمندگان ۵، صفحہ ۴ )

منوجهید؟ علی‌رغم همه‌ی این حرفها، انقلابات همیشه دموکراتیک‌اند! و حتی از آن هنگام که بدون بورژوازی و بر علیه بورژوازی صورت گرفته‌اند، باز هم دموکراتیک بوده، هستند و خواهند بود! اما این تحریف تاریخ است. زیرا دقیقا درست‌تر هنگامیکه بورژوازی به نیروهای ضد انقلاب پیوندد، انقلاب سوسیالیستی خواهد بود. رزمندگان حتی نخواهند توانست یک نمونه‌ی تاریخی نشان دهد که انقلاب دموکراتیک بوده‌اند و بر ضد بورژوازی انجام گرفته باشد. انگلستان، فرانسه، آلمان، روسیه، چین، ... کجا؟! انقلاب دموکراتیک (هم بورژوا دموکراتیک، جنب

مناسبات سرمایه‌داری وابسته، معنای تغییر کیفی در قانونمندی عمومی سرمایه‌داری و مناسبات سرمایه‌داری نمیباشد. ( رزمندگان ۱۶، صفحہ ۸ )

می بینیم که در اینجا هر چند تعریفی علمی داده نشده، ولی رزمندگان سرمایه‌داری بدون سرمایه‌داری ایران را قبول میکنند و عدم "تغییر کیفی در قانونمندی عمومی" آنرا اعلام داشته و بجای دیگر "سرمایه‌داری وابسته" را شکل خاصی از سرمایه‌داری با همان معنوی و مناسبات ارزیابی میکنند. اما ساز هم دقیقا بدلیل همان عدم انسجام در جنبای دیگری "سرمایه‌داری وابسته" ایسران را "بمناهی یک سیستم" - هر چند وابسته به امپریالیسم و جزئی از سیستم جهانی سرمایه‌داری در نظر گرفته و معتقد است:

"که این سیستم هر چند بهم تافتستست (ممکنست "یافته" باشد)) و درهم شده با امپریالیسم نباشد، باز بینسوان یک سیستم اقتصادی - اجتماعی مشخصی که

همان سیستم جهانی سرمایه‌داری نیست بلکه جزئی از آنست، موجودیت دارد...

قوانین و روندهای این سیستم گر چه وابسته و متأثر از قوانین و روندهای امپریالیسم است باز دارای خود ویژگی و استقلال نسبی میباشد.

( رزمندگان ۱۴، صفحہ ۸ )

این تعریف نیز بخودی خود غلط نیست هر چند بدیهه‌گویی است (سرمایه‌داری وابسته، همان امپریالیسم نیست!)، اما نشان میدهد که رزمندگان بنا به اقتضای زمان و طرف مسؤرد جدل ( وحدت انقلابی در نقل قول اول، پاسخ به یکی از نامه‌ها در نقل قول دوم، جدل س - س - چ، در سومی) مسایلی را مطرح میکنند که "فی الفور و فی المجلس" پرداخته شده‌اند و در کل دستگا، بینشی رزمندگان بعنوان اجسزا لاینفک ادغام نگردیده‌اند. یعنی دستگاه بینشی رزمندگان حاصل جمع تعدادی عناصر همگون و ناهمگون است که هر کدام ساز خود را میزنند. ( برای درک بهتر این مطلب، این نقل قول ها را بموازات نقل قولهای قبلی مربوط به انقلاب مورد بررسی قرار دهید.) و اگر اینک از رزمندگان بخواهیم که "نوع" و مرحله‌ی انقلاب ایران را تعیین کنند، باز دقیقا بهمان دلیل عدم انسجام و بساز گذاشتن راه طفره‌روی، خواهد گفت:

"نوع و مرحله‌ی ((انقلاب))، علی‌رغم بستگی آن به وضعیت اقتصادی جامعه ( که قبلا دیدیم در نظر رزمندگان معادل است با نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم)) بیش از هر چیز و مستقیما تابع روند مبارزه‌ی طبقاتی و وضعیت آن میباشد...



دموکراتیک نوین و چه ... همیشه مضمون بورژوازی دارد، وظایف بورژوازی دارد، اگر بورژوازی در وضعیتی باشد که بتواند علاوه بر وظایف اقتصادی سرمایه داری، وظایف بورژوازی دموکراتیک را نیز بر عهده گیرد (انگلستان،

فرانسه) این انقلابی خواهد بود اجتماعی که با خلق به عصر گذشته است. و اگر تاریخاً چنین توانی نداشته باشد، باز هم شبیهوهی خودی برای خواستهای خود مبارزه خواهد کرد اما از آنجا که در دوره ای تاریخی این مبارزه با مبارزه ی پرولتاریا برای خواستهای خویش متارن میشود، و بهمین دلیل بورژوازی با هر اوج انقلابی گامی به عقب بر میسدارد، بنابراین پرولتاریا میگوید رهبری انقلاب را دست گرفته و آنرا به انقلاب سوسیالیستی ارتقاء دهد (نه اینکه چون بورژوازی ناتوان است، پرولتاریا با توافق تمام به انجام انقلاب بورژوازی اجتماعی بپردازد.) چنین

بودی اغلب هنگامی پیش میاید که زیربنای اقتصادی جامعه را سرمایه داری تشکیل میدهد و بنابراین از لحاظ اقتصادی انقلاب بورژوازی صورت گرفته و فقط همین مانده که روینای سیاسی نیز در اختیار بورژوازی قرار گیرد. پس هم از لحاظ بورژوازی، و هم از نظر پرولتاریا، در مرحله ای انجام یک انقلاب سیاسی امکان وقوع می یابد: بورژوازی برای بدست گرفتن قدرت سیاسی و همگون کردن جامعه ی بورژوازی، پرولتاریا برای سود جستن از امکانات این انقلاب در جهت انجام انقلاب سوسیالیستی. آنچه تعیین میکند که آیا پرولتاریا خواهد توانست بدون آنکه ابتدا بورژوازی قدرت را بدست گیرد و سپس توسط پرولتاریا سرنگون شود، به انقلاب خود و بسته دیکتاتوری پرولتاریا گذر کند، تناسب قوای طبقاتی است و یا "روند مبارزه ی طبقاتی" و در هر هنگام که بورژوازی دیگر بشیوهی خود مبارزه را به پیش نبرد و یا بقصدت سیاستی دست یابد و این قدرت را علیه پرولتاریا بکار آیدارد، از آن هنگام انقلاب اجتماعی بطور بلاواسطه سوسیالیستی است. متوسل شدن به عنصر "رهبری پرولتاریا" نیز مشکل رزمندگان را حل نمیکند، زیرا اگر پرولتاریا رهبری انقلاب را بدست گیرد و این انقلاب را علیه بورژوازی و علیه نظام اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری انجام دهد، محصور نیست که نام انقلاب را دموکراتیک بگذارد و "جامعه ی بعد از انقلاب" را جمهوری دموکراتیک خلق بنامد. انقلابی که رهبری پرولتاریا (بخصوص رهبری سیاسی) و بر علیه بورژوازی و متحدینش و بر علیه جامعه ی بورژوازیستی (امپریالیستی یا وابسته) صورت گیرد انقلابی سوسیالیستی است که با استقرار دیکتاتوری پرولتاریا روند انجام انقلاب اجتماعی را ادامه میدهد. و چه جالب است که رزمندگان هم میگویند:

"هر هر مارکسیستی روشن است که"

حاکمیت سیاسی بورژوازی بطور کلی در انقلاب سوسیالیستی نابود میگردد و بجای آن حاکمیت پرولتاریا برای اعمال سیاست پرولتاریایی مستقر میگردد. (همانجا)

اما سوال ساده ای پیش میاید: رفقا، مگر شما حاکمیت سیاسی ایران را چه در ابتدای تشکیل سازمان و در برنامه های و چه اخیراً، بورژوازی ارزیابی نکرده اید؟! پس چگونه است که میخواهید این حاکمیت را با انقلاب دموکراتیک نابود کنید؟! شما با باید سر تمامی آنچه درباره ی انقلاب ایران گفته اید خط بطلان بکشید و با اینکه اعلام کنید ارزیابی تان از حاکمیت با درست بوده و این حاکمیت را مثلاً "فئودالی" میدانید و باین ترتیب باز هم مجبورید کل برنامه تان را باطل کنید، زیرا بقول خودتان:

"مساله ی حاکمیت سیاسی... در هر انقلاب از نقطه نظر مارکسیسم در مرکز قرار دارد. این مساله چه در برخورد با حاکمیت سیاسی موجود و چه در برخورد با حاکمیت سیاسی پس از انقلاب، اولین چیزی است که باید مشخص گردد." (همانجا)

پس رزمندگان حتی اصول خود را هم نقش میکند. علاوه بر این بر اساس نقل قولهای فوق میتوان به معمای "جمهوری دموکراتیک خلق" پی برد: از آنجا که انقلاب دموکراتیک نظام اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری وابسته را نابود میکند اما وظیفه ی نابودی حاکمیت سیاسی بورژوازی بر عهده ی انقلاب سوسیالیستی قرار دارد. بنابراین چنین نتیجه میشود که اولاً انقلاب دموکراتیک حاکمیت سیاسی بورژوازی را دست نخورده باقی میگذارد و در واقع پس از نابودی نظام اقتصادی - اجتماعی حاکمیت سیاسی بورژوازی با برجا میماند و بهمین دلیل است که جمهوری دموکراتیک خلق مضمون بورژوازی دارد و ثانیاً از آنجا که "نظام اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری" قبلاً نابود شده، و حاکمیت سیاسی بورژوازی - خلقی برقرار گشته است، بنابراین بهمین دلیل است که "مبارزه علیه چنین حکومتی ضرورت ندارد هیچ، آنارشیسم" است، چرا که روابط اقتصادی سرمایه داری قبلاً نابود شده اند و باین ترتیب طبق قانون تبعیت "روینا از زیر بنا"، حاکمیت سیاسی بورژوازی - خلقی هم به تبع آن نابود خواهد شد و بعبارت بهتر زوال خواهد یافت !!!

این مارکسیسم نیست، اما "اپورتونیسم" هم نیست، "رویزیونیسم" هم نیست، فقیر تئوریک و انقلابیگری استالینی است، نتیجه ی اعتقاد به نظریه ی استالینی "انقلاب مرحله به

مرحله " است ، نه کمتر و نه بیشتر .  
برای اینکه این بخش را به پایان ببریم  
ترجیح میدهیم برخی از نظرات مطرح شده را از  
زاویه‌ای دیگر مورد تاکید قرار داده و ثابت  
کنیم که رزمندگان از همان ابتدای تشکیل  
خود ، برنامه‌ی حداکثر (با اصطلاح انقلاب سوسیال -  
لیستی ) نداشته است :

"برنامه‌ی حداقل ((کمونیست‌ها)) ...  
برنامه‌ی انقلاب دموکراتیک است .  
برنامه‌ی حداکثر کمونیست‌ها برنامه‌ی  
سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی است ."  
( رزمندگان ۵ ، صفحه ۱ )

"بدون نابودی ماشین دولتی ((که طبق  
اصول صریح مارکسیسم فقط و فقط کار  
انقلاب سوسیالیستی است )) ، بسودون  
نابودی ارتش و بوروکراسی توسط خلق  
مسلح ، انقلاب ((دموکراتیک )) اولین  
چیزی را که باید نابود کند نابود  
نکرده است ."  
( رزمندگان ۱ ، صفحه ۱۵ )

"برولناریا ((در انقلاب دموکراتیک ))  
وظیفه دارد همه‌ی سرمایه‌های وابسته  
را تحت کنترل خود در آورد و برای  
همیشه بوجود آنها پایان بخشد ."  
( رزمندگان ۶ ، صفحه ۵ )

"اینکه سرمایه‌ی وابسته نابود  
گردد بمعنای استقرار یک سرمایه‌داری  
غیر وابسته نبوده و نیست ."  
( همانجا ، صفحه ۱۱ )

"بمجرد آنکه خواهیم وابستگی را  
از سرمایه و اقتصاد حذف کنیم ، سرمایه  
خود نیز باید ضربه‌ی اساسی بخورد و  
سلطه‌ی آن درهم بشکند ."

( رزمندگان ۸ ، صفحه ۶ )

"استقلال برای طبقه‌ی کارگر نابودی  
سیستم سرمایه‌داری وابسته -  
امپریالیسم و خاک مالیدن بسوزهی  
امپریالیسم متجاوز ... و تشکیل  
دولت انقلابی یعنی دیکتاتوری  
دموکراتیک کارگران و توده‌های دهقان  
و زمینکش شهری ((یا جمهوری دموکراتیک  
خلق )) است که برهبری وی ویا برنامه‌ی  
وی نابودی سرمایه‌داری وابسته ((یعنی  
کل سرمایه‌داری)) را عملی می‌آورد ."  
( رزمندگان ۹ ، صفحه ۱۲ )

و بالاخره

"برای کمونیست‌ها انقلاب ((دموکراتیک))  
ما معنایی جز جایگزینی قه‌سری و  
طبقاتی قدرت سیاسی برای تحول بنیادی  
در نظام اقتصادی ، اجتماعی حاکم بر

حامد سرمایه‌داری وابسته -  
امپریالیسم ) نمیتواند داشته باشد ."  
( رزمندگان ۱۲ ، صفحه ۷ ، برانتز آخسر  
از رزمندگان است )

نتیجه : برنامه‌ی حداقل رزمندگان عبارتست از  
انجام انقلاب دموکراتیک ، نابود کردن ماشین  
دولتی ، نابودی همه‌ی سرمایه‌ها ، ودریک کلام  
نابودی کل نظام اقتصادی - اجتماعی ایران  
و استقرار جمهوری دموکراتیک خلق و انجام  
تحول بنیادی یعنی تحول ساختاری در این نظام ،  
و عبارت ساده و خلاصه : انقلاب اجتماعی  
دموکراتیک حداقل! و طبق تمامی مطالبی که  
گذشت ، حذف برنامه‌ی حداکثر .

رزمندگان دو امکان برای تمحیص  
بیشتر خود دارد ، یکی اپورتونیستی ، و دیگری  
کمونیستی ( بمعنایی که بر سر لوحه‌ی  
شریه‌اش نوشته است : دروغ نگفتن ) . امکان  
اپورتونیستی اش اینست که روزی و نه در آینده  
چندان دور اعلام کند که انقلاب ایران  
سوسیالیستی است و بعبارت بهتر بنحوی بگوید  
که انقلاب ایران سوسیالیستی شده است و هر که  
اعتراض کرد که شما که تا دیروز میکفتید  
دموکراتیک است ، پاسخ دهد که ما همان  
دیروز هم گفته بودیم که :

"این امکان وجود دارد که استراتژی  
ضارزه و صف بندی استراتژیک نیروهای  
اجتماعی ((و بنا براین "نوع" و "مرحله"  
انقلاب )) تغییر باید ، بدون آنکه نظام  
اقتصادی - اجتماعی حاکم دگرگون  
شده باشد ..."  
( اسطراب ... صفحه ۲۲ )

و ادامه دهد که حالا هم نظام اقتصادی -  
اجتماعی حاکم عوض نشده و همان سرمایه‌داری  
است اما مرحله‌ی انقلاب و نوع آن تغییر  
یافته و سوسیالیستی شده است زیرا ...  
که ما قبلا نشان دادیم این "زیرا"ها  
همگی نادرستند . و بخصوص هنگامیکه از این  
"زیرا"ها بعنوان مستحک و معر توجیه‌گیری  
استفاده شود میگوییم این اپورتونیسم است و  
چپ و راست هم ندارد .

راه دوم اینست که رزمندگان پس از  
باز یعنی عمیق نگرشها و بیش استراتژیک خود ،  
صریحا و صادقانه اعلام دارد : اصولا از  
هنگامیکه ایران جامعه‌ی سرمایه‌داری شده  
است ، استراتژی انقلاب آن سوسیالیستی بوده و  
این ما بوده‌ایم که به غلط آنرا دموکراتیک  
اربابی میکردیم و در نتیجه اینقدر سردرگمی  
برای خودمان و دیگران فراهم آوردیم  
تا کتیبه‌های انحرافی راست روانه درپیش گرفتیم .  
و "راه سوم" اینست که همچنان به  
انقلاب دموکراتیک پای بند باشد ، به انقلابی  
که در جامعه‌ی سرمایه‌داری و چه در نظرات

# چند پاسخ

رفیق ش. الف

(۱) سنوال کرده‌ای که چون "بیکار" در شماره‌های اولیه‌ی خود امکان حرکت از سوسیالیسم بسوی سرمایه‌داری را مطرح کرده است پس ایراد رهایی به بیکار در مورد روال تحول جامع سرمایه‌داری به سوسیالیسم سرمایه‌داری وارد نیست.

توضیحا باید بگوئیم که این ایراد نه از دید ما بلکه از دید "بیکار" وارد است. سازمانی که هر چیز جز مکانیسم تاریخی استالین را بعنوان ماتریالیسم تاریخی رد میکند باید جواب دهد که اگر بازگشت از سوسیالیسم به سرمایه‌داری را خلاف بینش شمس خطی استالین می‌پذیرد پس به چه حقی به دیگران که بهین بینش ایراد دارند تهمت "الحاد" می‌زند. واقع اینست که همانطور که بارها گفته‌ایم ماتریالیسم تاریخی را تاریخا درست میدانیم و نه این که سعی میکنیم فرمولی از آن بسازیم و جوامع را درون آن جا دهیم.

(۲) در مورد "شیوه‌ی تولید جمهوری دموکراتیک خلق" که‌رهایی آنرا "عجیب و غریب" خوانده است سؤال کرده‌ای و گوشزد کرده‌ای که پس از انقلاب اجتماعی انواع شیوه‌ی تولید متدها در کنار هم وجود دارند. این سخن گفته‌ی تو صحیح است و ما نیز جز این اعتقاد نداریم. شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، خسرده مالکی و شاید در مواردی فئودالی و غیره تا مدتها در جمهوری سوسیالیستی نیز به حیات خود ادامه میدهند و بتدریج جای خود را به شیوه‌ی تولید سوسیالیستی میسپارند. اینها هر یک مشخصات خود را دارند، قوانین خود را دارند مناسبات تولیدی خاص خود را دارند. ولی "شیوه‌ی تولید دموکراتیک خلق" دیگر چیست؟

(۳) در مورد نحوه‌ی برخورد به سایر جریانات کمونیستی و منجمله رزمندگان، همانطور که در متن مقالات آمده است علت را در تناقضات درونی این سازمانها باید جستجو کرد. رزمندگان هنگام شروع کار این امیسه را ایجاد میکرد که عناصری از تفکرات را در درون خود دارد و میکوشد با از داپتورهی خط ۳ معروف بیرون گذارد. ولی همانطور که دیده شد بعلت فقر تشویریک و نداشتن شهاست

لازم هر بار که مورد تعرض سایر جریانهایی ما شویست قرار گرفت فوراً ند یک‌گام گسسته چندین گام عقب برداشت و استغفار کنی. عنصر تفکر که میتواند عامل مثبتی باشد بدین ترتیب در جهت منکم خود یعنی در هم کویی و متناقض کویی درآمد، و بالاخره خسته را بکلی خلاص کرد و ترجیح داد در همان مامن خود فریب خط ۲ محسوس و محفوظ بماند. در اینحال طبیعی است که برخورد ما در طول زمان با این جریان تغییر میکند. ما از ابتدا نصیم تمیکیریم با یک جریانی چگونه برخورد کنیم. نوع برخورد ما بستگی مستقیم به ماهیت و تحولات یک جریسان دارد. در مورد رزمندگان - منافقانه - این سیر جهت فیهقزایی داشته است بطوریکه امیرین تشخیص داد قارق آن از "بیکار" برای ما باشد برای هواداران آنها - متکل باشد. علت اینکه اینها هنوز دو جریان هستند چیست؟ آیا تفاوتی با هم دارند؟

رفیق ر. مازندران

(۱) نوشته‌ای که ما در مقدمه کتاب فومر ما سیونهای افشما دی ما قیسه سرمایه‌داری گفته‌ایم: "ترتیب نوشته‌ها تا رکن بر حسب پیچیده‌تر بودن نظامهاست و تمسک زمانی مکانیکی" و سپس اظهار کرده‌ای که: "مگر خلافا اینست که درجه پیچیدگی و تکامل نظامها بر حسب زمان مترتب است."

سخن تو علی‌الاصول درست است و مغایرتی با گفته‌ی ما ندارد. طبیعی است که مشخصات فئودالیسم از برده‌داری پیچیده‌تر است و بهمین لحاظ پس از آن میاید. بحث اینست که مثلا هنگامیکه کمون اولیه فمضمحل میشود و فورما سیونهای مختلف در نواحی مختلف از آن بیرون میاید (نظام سنتی آسیایی، ژرمنی، برده‌داری) و بعد هر یک از اینها تحولات خود را میکند که این تحولات حسب خصوصیات مختلف جوامع، حرکت آنها تاریخی آنها، محیط و اقلیم آنها، جغرافیای آنها تعیین میشود و هر کدام سرعت و شتاب خاص خود را دارد چه بسا بعد از هزار سال جامعه‌ای چند بار تحول کرده و جامعه‌ای

دیگری حرکتی بقدری بطی بوده است که هنوز چهار دگرگونی کامل نشده است. حال اگر یک قطعه زمانی باین جوامع بدهیم در یک زمان واحد مقادیر مختلف را ببینیم و این

بر عکس میبینیم که مثلا هنوز الیوم در جامعدای منسوخ میشود و سرمایه داری بوجود میآید و حال آنکه در جامعدای دیگر هنوز نظام آسیایی وجود دارد. سرمایه داری و نظام آسیایی در این مثال همزمان هستند ولی هم تهی نیستند. مارکس بدروستی برای نشان دادن سیر ماتریالیسم تاریخی تبدلها را مورد توجه قرار میدهد.

۲) توضیح سؤال تو در مورد استتالیهای شمار انقلاب بورژوا دموکراتیک شده رهبری طبقه کارگر به انقلاب سوسیالیستی در روسیه محتاج یک مقاله مفصل است. همیشه بگوئیم که این امر با توجه به تئوری انقلاب مدارم قابل توضیح است. قبیل از انقلاب بورژوا دموکراتیک در روسیه بورژوازی نبود. انقلاب بورژوازی این مهم را به انجام رساند.

۳) در مورد مارکسیت بودن یا نبودن استالین با ما سر باید گفت که طبع سؤال باین نحوه و عقولندگی در این زمینه برخورداری سطحی خواهد بود. ما نظر خود را نه در یک کلام بلکه بطور مفصل راجع به استالین و ماشو و انحرافات عمیق آنها نوشته ایم. امیدواریم آنها بقدر کافی گویا باشند.

رفیق !

۱) پرسیده ای که اظهار ما در مورد امکان بوجود آمدن یک صورتی جدید در حرکت از سرمایه داری به سوسیالیسم مربوط به بعد از انقلاب سوسیالیستی میشود یا قبیل از آن. این اظهار خاص ما مربوط به بعد از انقلاب سوسیالیستی میشود. ما در مورد امکان قبیل از آن خود بحثی نکرده ایم و تا آنجا که

میدانیم در ادبیات کمونیستی نیز بحثی پیرامون آن نشده است ولی بهر حال منظر میرسد که مسائل بسیار مهمی باشد. سؤال تو برای ما بسیار قابل تعمق است و شاید جواب تحولات پارهای از کشورهای اروپای شرقی را کسب در آنها انقلاب سوسیالیستی یعنی واقعی نصیبه و مناسباتی شبیه شوروی دارند را بتوان در برخورد بهمین سؤال یافت.

۲) آساره ای ما به "رسماری رزمندگان در انتقاد از خود در مورد جنگ. بیست و هفت سالگی نیست. اما این امر نباید مانع از این بود که به ما بشیم این "انتقاد از خود که آنرا در نقدهای اخیر بر رزمندگان مطرح کردیم توجه نمود. شما به نوشته های خود رزمندگان در مورد "رای گشی" توجه کنید تا ببینید این انتقاد از خود است یا انتقاد از

دیگران سازمان

تذکر برخی از رفقا در مورد "انتقاد از سوسیالیسم" در شوروی و اروپای شرقی صحیح است. عبارت صحیح در باره کارات اخیر در مقاله ای است با عنوان "کارگری در لهستان (۴)", "طلیبه سوسیالیسم در این کشورها" است.

مجاهدین خلق و ...

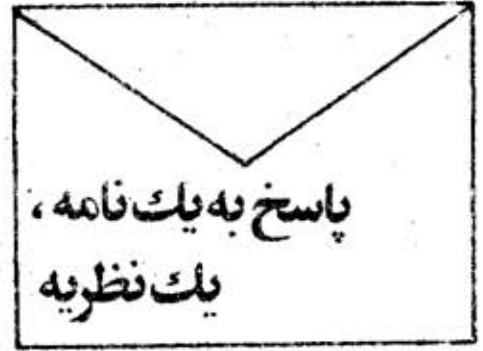
ما بطوریکه گفتیم ما به شخصیت کینه داری از آنای رجوی را داریم. و به تعریف کردن از عبارات خود را. نقد ما این بود که نشان دهیم این لغزشها تا چه حد در مصاحبه آقای رجوی هماهنگی دارد و بیایم را میدهند. "جناح مغلوب" حاکمیت را در ادبیات لایحه "میبود. کمونیستها با یک خوب را میگویند. سئوالها با جواب میماند و ...

ما بر خلاف مجاهدین معتقد نیستیم که با یک کذاست یک مساله خود را در همه ی جوانب بیان دهد و همه ی آثار و اجتماعی خود را ظاهر کند تا قابل برخورد باشد. ما میخواهیم به مسائل به مجرد آنکه ظهور کرده بر خورد کنیم شما از عوارض اجتماعی آنها جلوگیری کنیم. شما تمیخواه شما همدگر این به راست است یا نه؟ برداشتن کتاها بی در این راه ما شیم و در آنها انتقاد کنیم که راست شده اند. اینها در آلمان استنادی ندارند و در فرانسه نیز وجود ندارد. ما میخواهیم با مجاهدین چنین برخوردی داشته باشیم. برخورد مسئولانه نظر ما اینست که به مجاهدین و هواداران آنها هشدار داده شود کذاستهای این مسیر نرفته شده های مردم نیست. بیایم "جناح مغلوب" است. توجیه راستها و سرکوفت زدن به چپها بیایم کیست؟ جواب ما مجاهدین است. جواب ما همه ی انقلابیون است.

رزمندگان ...

رزمندگان، هیچ جا نقد نیست. و در حالت فعلی و با در هراس، فقط یک عبارت صحیح در نوشته های رزمندگان در این زمینه ملاحظه مائیم:

"رزمندگان... در بند الکوی "انتقاد از دموکراسی" عبارت... میباشد. (استارلاب... صفحه ۱۶) بررسی نقد ما هم همین را نشان میدهد. این "انتقاد دموکراسی" تا معارف "مستقیم" ظاهرا از همان تعارف هاست! ادعا دارد



پاسخ به يك نامه،  
يك نظريه

# تدارك انقلاب سوسیالیستی تخیل یا واقعیت

در رهایی شماره ۶۱ نامی یک مبارز را همراه انتقاداتی پیرامون پیوسته‌های او جوانب آن منتشر ساختیم. در جواب به انتقادات ما، نویسنده‌ی نامه پاسخی ارسال داشته است که در ذیل، این پاسخ به همراه نقطه نظرهای ما خواهد آمد. لازم به تذکر نیست که همین نامه و هم جواب به آن مسائلی را مطرح میکنند که بحث و تبادل نظر پیرامون آنها را از مسایل صرم جنبش کمونیستی ایران میدانیم. چه نکات ارائه شده صرفاً نظر یک قلمساز نیست و سخنی از نیروهای چپ را شامل نمیشود، و به همین جهت است که از این پولمیک استقبال کرده و آنرا کمکی به خروج از محدوددهی بحث‌های معمولاً سترونی رایج در محافل چپ میدانیم. اهمیت ویژه‌ی این بحث‌ها در بسط کردن راه‌حلهای واقعی در مقابل مسایل مشخص اجتماعی است. مسائلهای که در اهمیت آن مسائله نمیتوان کرد.

## سازمان وحدت کمونیستی

در تاریخ ۵۹/۱۰/۲ نامه‌ای تحت عنوان "سؤال از نیروهای چپ و مترقی" برای تشکر سازمان سیاسی ایران فرستادم. خوشحالیم که سازمان شما که یکی از گیرندگان آن نامه بود دومین سازمان سیاسی است که نامه‌ی من را در ارگان خود منتشر کرده و نظرات خود را در بر خورد با آن نامه نیز همراه با آن بیان کرده است. نخستین سازمان سیاسی که این نامه را منتشر کرد "اتحاد چپ" بود که مقائله‌های هم تحت عنوان "دموکراسی و طبقه کارگر" در شماره ۴۳ نشریه‌ی ارگان خود داشت. مضمون این مقاله در واقع پاسخ غیرمستقیم بود به نامه‌ی من و مجموعاً حکایت از تأخیر خط فکری مطرح شده در نامه‌ی من میکرد؛ یعنی آنکه دموکراسی ارتش در بورژوازی نیست، دستاوردی تاریخی است حاصل مبارزات مستمر و خونبار بشریت مترقی از جمله و بویژه طبقه کارگر. بنابراین دفاع از دموکراسی در درجه‌ی اول وظیفه‌ی نیروهایی است که مدعی دفاع از طبقه کارگر، از تشکیل سازمان یابی این طبقه برای برابری سرمایه‌داری و تحقق بخشیدن به سوسیالیسم هستند. اما جواب شما چیز دیگری است که اگر

با آن برخورد متقابل نشود به هدف مسن از نگارنده و ارسال آن نامه برای سازمانهای سیاسی - که دامن زدن به بحث مستقیم دربارهی برخی از مسایل بنیادی جنبش انقلابی ایران بود - برآورده نمیشود. و نه باره‌ای از شیوه‌های برخورد بظاهر حق بجانب اما در حقیقت ناعادلانه حقانیت کمینره طلسمی مکتبی را سبزی برای پوشاندن ناتوانیهای ذاتی در برخورد با واقعیات و در ارائه‌ی راه صحیح به اندیشه خلاقیتی که آوار دهل را از دور شنیده‌اند میکند، بحث کافی شناخته خواهد شد. راستی اینست که هدف اساسی از نگارش آن نامه شکستن تابوئی بود که سالهای سال است که بر جنبش چپ ایران حاکم است، با دقت نظر بگویم، شکستن "تابوئی" که به دلیل وجود جریان‌های بیشتر تشویق چپ در ایران، جنبش انقلابی ایران، بویژه در بین مسئولان جوان این کشور، حاکم است. آن "تابو" اینست که صرف وجود افکار چپ و اشتباه خود به مکتبی که چپ در جهان بدان شناخته شده است گویی به هر نوع سیاست، به هر نوع طرز برخورد با واقعیات اجتماعی، به هر نوع استراتژی و تاکتیک مدون، (یا به هر نوع بی‌برنامگی و نداشتن استراتژی و تاکتیک مشخص) حقانیت تاریخی میدهد چندان که دیگر جای چون و چرايي باقی نماند، چندانکه دیگر

رابطه‌ی آنها با سازمانهای سیاسی یا بسیا هدفها و منافع عام جنبش رسیدگی شود همین مسئله است که باید مورد توجه قرار گیرد. و در آنصورت این برخی از سازمانها و گروههای سیاسی اند که باید پای میز محاکمه گذاشته شوند و پاسخگو باشند نه کانونهای دموکراتیک بگذریم.

شما میگوئید "روشن نبودن بدیل در ذهنیت معنای فقدان بدیل در عینیت نیست، هنگامیکه در ذهن علییه مثلا رژیم شاه مبارزه میشود در عین در واقع برای چیز دیگری، برای رژیم دیگری مبارزه می شود..." این سخن سخیبی است درست، اما رابطه‌ی این سخن با نامه‌ی من چیست؟ آیا مقصودتان اینست که من یعنی نویسنده‌ی نامه با طرح پرسشهای خود ناآگاهانه خواسته‌ام رژیم دیگری را به شما القاء کنم؟ چه نوع رژیمی را؟ شما کمی پائین تر به این پرسش پاسخ میدهید چرا که مینویسید: "این توصیه‌های است که بدون تردید نتیجه‌ای جز آنکه در گذشته به بار آورد به بار نخواهد آورد یعنی حتی در صورت پیروزی موجب جایگزینی یک رژیم سرکوبگر با رژیم سرکوبگر دیگری میشود" پس در واقع شما مرا متهم میکنید که ناآگاهانه و "بدون درک قانونمندی حرکت جامعه‌ی طبقاتی" در ذهن حسن نیت دارم اما در عین حال میخواهم یک رژیم سرکوبگر را جانشین رژیم سرکوبگر فعلی کنم. بسیار خوب، اما بگوئید از کجا و چگونه باین نتیجه‌گیری رسیده‌اید؟ چه چیز مشخص در نامه‌ی من هست که شما را باین نتیجه‌گیری رسانده است؟ من از شما و از مجموعه‌ی چپ مستقل پرسیده‌ام که آیا این بدیل شما برای اوضاع کنونی چیست؟ آیا این بدیل سوسیالیستی است؟ اگر هست دلایلش را آشکارا بگوئید و من و خلق اللد را هدایت کنید که به این دلایل مشخص، هم اکنون باید در ایران نظامی سوسیالیستی بمعنای لغو مالکیت خصوصی و

استقرار کامل مالکیت اجتماعی برقرار کرد و حکومت را فقط بدست طبقه‌ی کارگر سپرد. اگر

چنین نیست آنرا هم بگوئید. بگوئید کسسه پس چیست و چگونه بدیلی را میطلبید؟ من البته گفته‌ام که امکان برقراری فوری و بیواسطه‌ی سوسیالیسم بمعنایی که در فوق بدان اشاره شد وجود ندارد، و این هرگز به معنای عدم امکان تاریخی برقراری سوسیالیسم نیست. و گفته‌ام که "تنها راه نجات کشور و جنبش انقلابی ایران وحدت و یکپارچگی همه‌ی نیروهای مترقی در برابر نظام حاکم برای پاسداری از دستاوردهای به یاد رفته‌ی جنبش انقلابی ایران و ارائه‌ی برنامه‌ی واقعینانه‌ی در جهت بازسازی ملی است. این برنامه باید با الهام از نارضایی عمیق توده‌ها بر محور خواسته‌های دموکراتیک، تثبیت حق مالکیت مردم و حق تعیین سرنوشت خلقهای ایرانی، احیا اقتصاد ایران و تضمین استقلال ملی تنظیم شود..." برنامه‌ی که بدان اشاره میشود بیشتر یک برنامه‌ی مبارزاتی برای متشکل تر کردن،

این مساله مطرح نباشد که مدعیان رهبری جریان های چپ خود و مجموعه‌ی نیروهای دنیا - لورو خویش را دارند واقعا بکدام سمت میسرند و به بهانه‌ی تدارک آئینده‌ای درخشان چه حیثیتی را احتمالا بر جامعه تحمیل میکنند. هدف این بود که چپ یا آنچه بنام نیروهای چپ و مترقی ایران شناخته شده است، سرانجام در برابر چند پرسش اساسی قرار گیرد و مجبور شود به آنها پاسخ گوید، آنها در رونمایی از پرسش و پاسخ که جای طفره رفتن، لفاظی کردن، متافیزیک انقلابی را وسیله‌ای برای فرار از واقعیات و سرپوش گذاردن بر ناتوانی در شناخت هدفهای عمومی جنبش انقلابی و در بسیج توده‌ها به کرد آنها برای اعتلا جنبش قرار دادن و نداشتن پاسخ های صریح و روشن در برابر مسایل باقی نماند. کمترین می‌کنم که نحوه‌ی برخورد شما با نامه‌ی من زمینه‌ی جنبش روندی از پرسش و پاسخ را فراهم کرده باشد، و این حتی اگر در یک بحث انفرادی با نیروهای چپ سرانجام به ضرر من تمام شود اما مجموعا به سود جنبش است و همین به من قوت قلب میدهد که بحث را بسا صراحت بیشتری با شما دنبال کنم.

شما پاسخ خود را با اشاره به برخورد فعلی‌تان با جریانهای دموکراتیک، بویژه جریان کانون نویسندگان ایران، آغاز کرده‌اید. اولاً طرح مساله‌ی کانون در پاسخی نامه‌ای که به کانون ارتباطی نداشت هیچ دلیل و محمل قانع کننده‌ای ندارد جز همان جگایب همشگی که: "نگفتیم حق با ما نبود؟" ثانیا کانون، بویژه در سالهای رویارویی اش با رژیم شاه، مجمعی دموکراتیک بود کسسه مبارزه در راه آزادی اندیشه و بیان را وسیله‌ای برای شکستن سد خفقان و اختناق آریا مهریزی قرار داد و با مهارت قابل تحسینی توانست این مبارزه‌ی دانا محدود و مشخص را تبدیل بسه محملی برای حرکت هدفهای کل جنبش کند و از این

رهگذر خدمتی شایسته به جنبش انقلابی ایران کرد. بر خلاف نظر شما، که در استقاده‌های قبلی‌تان از حرکت کانون نیز مستتر بود، کانون هیچگاه ادعای آن نداشت و نمیتوانست و نمیتوانست داشته باشد که بدیلی چپ برای

مجموعه‌ی جنبش ارائه دهد. این کار سازمانهای سیاسی بود که با شکسته شدن جو خفقان از طریق مبارزات دموکراتیک وظیفه‌ی اساسی خود را کسسه ارائه‌ی بدیلی مناسب برای مجموعه‌ی جنبش بود انجام دهند که متاسفانه انجام ندادند. نه تنها انجام ندادند بلکه پس از پیروزی جنبش رژیم شاه بیشتر آنها سعی خود را عملا معطوف به تضعیف کانونهای دموکراتیک، گشادن اختلافات گروههای سیاسی به درون آنها، از بین بردن یکپارچگی آنها و نهایتا بی اثر کردن کانونهای دموکراتیک بعنوان نهادها‌ی مبارزاتی کردند و بدینسان مجموعه‌ی جنبش را از یکسای از بازوها یا محمل های توانمند و موثر خود محروم ساختند. اگر فرار باشد روزی بلکه آله‌ی کانونهای دموکراتیک در این کشور و

منضم تر کردن و سرانجام نجات جنبش جنب از سرکوب حتمی الوقوع آید. است تا یک برنا مسدی بدیل برای بدست گرفتن قدرت. اما فرض کنیم که با را از این حد فراتر گذاشته بخواهیم موضوع بدیل قدرت را مطرح کنیم. آیا سخن از برنامهای که محور اصلی آن حق حاکمیت مسردم و حق تعیین سرنوشت خلقها و بازسازی اقتصاد ایران و تضمین استقلال ملی است به معنای "جائزینی یک رژیم سرکوبگر با رژیم سرکوبگر دیگری" است؟ راستی این چه طرز استدلالی است که گریبانگیر چپ ایران شده است؟ چرا باید در برابر هر حرفی و سخنی نخستین عکس العمل شما جماع تکفیر مکنی باشد؟ چون این چیزی نیست جز جماع تکفیر مکنی. چگونه است که شما از جماع تکفیر جمهوری اسلامی و حامیان استالینیست آن یعنی حزب توده می - بنالید اما عکس العمل خودتان هم در برابر انتقاد دیگران چیزی جز این نیست؟

شما منگوئید: "ما نیز معتقد نیستیم که از هم اکنون میتوان انقلاب سوسیالیستی کرد. بعکس، ما معتقدیم که این دوران تدارک انقلاب

سوسیالیستی است... قبل از وقوع این انقلاب سوسیالیستی انقلابهای متعددی ممکن است بوقوع بپیوندد که زمینه سازی و سرکوت فعال کمونیستها در آن مطلقا ضروری است. "اولا تدارک انقلاب سوسیالیستی" شما "ودر رابطه با مسایل ایران یعنی چه؟ اگر نخواهید

فقط در حد کلی گویی باقی بمانید، اگر تادرید به مسایل مشخص ایران برای تدارک انقلاب سوسیالیستی پاسخ بدهید، لطفا بفرمایید که چه کار باید کرد؟ چه کاری باید کرد که کشور سقوط نکند. به دامان این یا آن ابر قدرت نیفتد و در عین حال حش اعتلا باید و طبقه کارگر بتواند بعنوان یک طبقه مشکل تر نشود، سازمان باید و تبدیل به بدیلی برای قدرت سیاسی شود؟ اینست سؤال مشخص من و به این سؤال با پاسخهای کلی "تدارک انقلاب سوسیالیستی" نمیتوان برخورد کرد، باید پاسخ مشخص داد. ثانیا اگر درست است که قبل از انقلاب سوسیالیستی انقلابهای سیاسی متعددی ممکن است به وقوع بپیوندد که زمینه سازی و سرکوت فعال

کمونیستها در آن مطلقا ضروری است "لطفنا بفرمایید چه نوع انقلابهای سیاسی؟ و شما کنونیستهای ایران با چه برنامه های مبارزاتی با کدام بدیل مشخص حکومتی آماده ی وارد شدن در این صحنه هستید؟ شما در این میان توده را به کرد چه چیزی میخواهید جمع کنید؟ بیم آن میرود که شما هیچ پاسخی برای این برتتها نداشته باشد و پاسخ شما فقط کوشش برای "عدم استقرار حاکمیت" باشد. چرا که "جدال قدرتهای حاکم میتواند شرایطی را فرا - هم آورد که هیچ جناحی حاکمیت مطلق پیدا نکند..." آیا این "مبارزه بخاطر مبارزه"

نیست که شما مرا به آن متهم کرده اید؟ از این گذشته، کوشش برای "عدم استقرار حاکمیت" اگر همراه با ارائه دورنمای روشی از تنبیهت

وضع اجتماعی - دورسمایی کدام خواسته های کنونی توده ها از یکسو و خط حرکت تاریخی جامعه از سوی دیگر الهام بگیرد. نباید آنگاه ممکن نیست که خطر سقوط قطعی کشور و برآمدن مجدد فاشیسم را در برداشته باشد؟ آیا معنای حرف شما در شرایطی که هیچ نوع دورسمایی شخصی از جانب چپ منتقل ارائه نمیشود آن نیست که فقط نبود یک قدرت مستقر ایده آل شماست؟ و مرز این سخن با هرج و مرج طلبی در کجاست؟ در صورت ادامه ی این وضع و گشاده شنیدن کشور به حالت کامل آشوب و فقدان هرگونه ثبات آن کدام چپ متشکل مستقل با برنامهای

سازمان یافته ی متحدی است که خواهد توانست در لحظه ی تاریخی جانشین قدرت شود؟ آیا چنین چیزی وجود دارد؟ اگر هست شما هم نشان بدهید. در هر صورت، به کمان من، مسالتهای برنامهای مبارزاتی و برنامهای حداقلی مجموعه ی

جنبش چپ و مترقی بعنوان بدیل اجتماع مسالتهای سیاسی در شرایط کنونی همچنان به قوت خود باقی است و نیروهای مستقل چپ و مترقی ایران اگر خواهان اعتلا جنبش و نجات موجودیت خود هستند، باید با این مساله پاسخ مشخص بدهند. بدیهی است همچنان که گفتیم محور اصلی جنبش

برنامه های از یکسو خواسته های عمیق جنبش انقلابی ایران و از سوی دیگر دورنمای تکاملی اجتناب ناپذیر تاریخی جامعه ی ماست. مهم اینست که

مجموعه ی جنبش مستقل چپ بر سر ضرورت جنبش برنامهای متحدان مال و خطوط کلی آن توافق اصولی داشته باشد. در اینصورت نوشتن و مشخص کردن جزئیات آن در حول محور فسوق بر خلاف تصور شما، کار دشواری نیست. به امید پیروزی جنبش انقلابی ایران

۱۹/۱۱/۱۰



قبل از شروع بحث لازم می بینیم به چند نکته اشاره کنیم.

۱) در جواب ما به نامه ی اول نویسنده در رهایی شماره ی ۶۱ هیچ جا نکته ای که دال بر این باشد که ما معتقدیم نویسنده ی نامه خواهان برقراری سوسیالیسم نیست وجود ندارد و اگر چنین شبهه ای آفریده باشد بدین ترتیب تصحیح میشود. در حقیقت اگر چنین بود ما نه نامه را چاپ میکردیم و نه خود را موظف بطرح نقطه نظرات خود میدیدیم. در این کشور فراوانند تعداد کسانی که از زاویه ی غیر سوسیالیستی به مسایل دموکراتیک و اجتماعی میگردند. پولمیک با چنین افراد و جریاناتی از جمله وظایف ما نیست. حداکثر میتوان این جریانات را افشاء کرد و نه با آنها پولمیک کرد. ما از این نقطه نظر خرکست کرده ایم که ببینیم بخشی از نیروهای خواهان سوسیالیسم چه میگویند و ایرادات نظریات

آنها - البته از نقطه نظر ما - چیست.  
 (۲) هر صاحب نظری که مطلبی را عنوان میکند قاعدتا باید این نکته را بپذیرد که **مطلب عنوان شده** مورد بحث قرار خواهد گرفت و گمانیکه عینا آنگونه می اندیشند نکات آشکارساز آنها مطرح خواهند کرد و کل با بخشی از نظر را رد یا قبول خواهند کرد. طبیعی تر از این نمیتوان اندیشید. بنا بر این سؤال و در حقیقت **آمراد** نویسنده نامی که ما که گویا با نشیمن دادن ایرادات نظریات ایشان قصد متهم کردن ایشان را داشته ایم بطوریکه اظهار میدارد:

"آیا مقصودتان اینست که من یعنی نویسنده نامی با طرح پرسشهای خودم ناآگاهانه خواسته ام رژیم دیگری را به شما القاء کنم."

"پس در واقع شما مرا متهم میکنید که ناآگاهانه و بدون درک قانونمندی حرکت جامعه طبقاتی در ذهن حساس نیت دارم اما در عین حال میخواهم یک رژیم سرکوبگر را جانشین رژیم سرکوبگر فعلی کنم."

بگویی ناوارد است و در حقیقت به شیوه ای غیر دموکراتیک جلوی بحث را میگیرد. این برخورد که اگر شما سخن مرا رد کنید و با نشان دهید که عاقبت مشی مورد پیشنهاد من به سرانجام خوبی نمیرسد، در حقیقت مرا **متهم کرده اید** که

خواسته ام جنیش را به نابودی بکشانم، اگر از جانب یک فرد بیگانه با پولمیک و مباحث سیاسی عنوان شود قابل فهم است. در این صورت باید به آن فرد توضیح داد که رفیق عزیز از آنجا که هیچکدام از ما پیامبر نیستیم و تمام عوارض و اشکالات همه نظریات را نمیدانیم لذا این وظیفه را در قبال هم و در قبال جنبش داریم که ایرادات نظریات یکدیگر را بازگو کنیم باین امید که اگر تفاهم و حسن نیت وجود داشته باشد این ایرادات مرتفع شود و نه اینکه اگر ثابت شدویا حتی گفته شد گسه اشتباه میکنیم جماع تکفیر را بلند کنیم و بگوئیم که پس تو مرا متهم میکنی که میخواهم پدر جنبش را در آورم! آری، یک فرد نا آشنا به مباحث سیاسی میتواند اینطور احساساتی برخورد کند و توضیح فوق هم برایش کافی خواهد بود ولی نویسنده نامی نا آشنا با اینها قابل نیست و بنا بر این برخوردش بما که گویا او را "متهم کرده ایم"، یک برخورد غیر دموکراتیک، غیردوستانه و بازدارنده بحث است. معنای

منفی آن اینست که کسی جرات نکند بدیگری بگوید اشتباه میکنید چون در اینصورت مخاطب را "متهم" کرده است که میخواهد "یک رژیم سرکوبگر را جانشین رژیم سرکوبگر فعلی" کند.  
 (۳) دلیل ما در یادآوری ایرادات کسار قانون نویسندگان قبل از انقلاب برخلاف استنتاج نویسنده نامی این نبود که بگوئیم "نگفتیم

حق با ما بود؟". این حق مسلم یک جریان سیاسی است که هنگامیکه بر خلاف جریان شناسا میکنند و ایرادات یک حرکت سیاسی را بی شمارد و اعتراضات و اتهامات مخالفین را آگاهانه تحمل میکند، هنگامیکه با گذشت زمان یا همان ایرادات از طرف عده ای تکرار میشود (مثل مشی مورد پیشنهاد رفیق نویسنده نامی) و یا اینکه بر عکس عده ای دیگری چنان تعسلی وارونه میزنند که گویی از اول چنین میگفتند - نت (مثل حزب توده) به گذشته استناد کنند. خیلی بی لطفی است که این استناد به گذشته برای نشان دادن صحت یا عدم صحت یک مشی را بعد "نگفتیم حق با ما بود؟" تنزل دهیم. آیا ما حق نداریم نوشته های دو سال و انسدی پیش حزب توده را که در لاس زنی با لیبرالها گوی سبقت را از همگان ربوده بود با مطالب کنونی آنها مقایسه کنیم؟ آیا ما حق نداریم اظهارات خود را در آنزمان در رد همکاری با لیبرالها و در نشان دادن تفاوت ماهیوی بین آزادیخواهی لیبرالی و کمونیستی یادآوری کنیم و اعتقاد خود را به ادامه همین مشی تذکر دهیم؟ اگر جواب مثبت است، که قاعدتا رفیق نویسنده نامی هم در این مورد - یعنی در مورد برخورد به حزب توده - با ما موافق است، چرا ما نمیتوانیم به رفیق نویسنده نامی، برخی اشتباهات دیروز یک جریان متشکل از بسیاری از عناصر مترقی و تکرار آنها از جانب وی - و عده ای دیگر - را نشان دهیم؟ چرا باید با تنزل بحث به سطح دیدی راست میگوئیم و نظایران جلوی این بحث آموزنده که تجربه یک انقلاب هم پشتوانه ای آنست گرفتند

شود؟ بهر حال این نکات هم خلاف انتظارات و خلاف ایجاد زمینه برای یک بحث خلاق است. ما صمیمانه امیدواریم که همه ما همواره و بخصوص در مباحثی باین حد خدی از برخورد هیجانی و غیر دموکراتیک اجتناب کنیم و این امکان را برای مخاطبین خود بوجود آوریم که نظرات و انتقادات خود را مطرح کنند. همواره این مجال هست که ثابت شود که انتقاد یا انتقاداتی ناوارد بوده است. و همواره این امکان نیز هست که طرح کننده یک نظر متوجهی خطاهای خود بشود.

(۴) ما در پاسخ قبلی و نوشته های متعدد دیگر دید خود را از انقلاب ایران نوشته ایم. این بحث که آیا دید ما درست است یا نه - که طبیعتا فکر میکنیم درست است - جاییش در اینجا نیست. اگر کسی نظری در صحت و عدم این دید دارد میتواند شخصا ارائه دهد و ما نیز مسلما جواب خواهیم داد. بحث این

نوشته این است که پیشنهادات نویسنده درست هستند یا نه. ما در جواب خود نشان داده ایم که این پیشنهادات در صورت اجرا علیرغم خواسته نویسنده سرانجام خوبی نخواهند داشت. ما میتوانیم در نقادین نظریات درست گفته باشیم و یا اشتباه کرده باشیم که میتواند مورد بحث قرار گیرد

**پیش بسوی تدارک انقلاب سوسیالیستی**



ولی این ساله ابدا ربطی با این امر کسبه  
بمشهدات قبلی خود ما درست بوده اند نسبتا  
نموده اند ندارد.

تر ما در مورد مرحله‌ی تدارک انقلاب  
موسالبتی میتواند از نقطه نظر اثربرابر  
مختلف درست یا نادرست، کلی یا مشخص باشد.  
این قابل قبول است ولی حتی نادرستی آنها  
با کلی بودن آنها بنظر نویسنده‌ی نامه -  
مطلقا بمعنای درستی نظرات ارائه شده توسط  
نویسنده‌ی نامه نیست. بنا براین یک برخورد  
- آنهام برخورد چند حقی غیر روشن - نسبت  
نظرات ما هنگامی که نویسنده‌ی نامه نسبت  
نظرات خود دفاع میکند هیچ کاری بحسب  
خلط صحبت نمیتواند انجام دهد. نویسنده حتی  
اگر ثابت میکرد نظریات ما نادرست است یک  
ذره هم به اشکات نظریات خود کمک نکرده  
بود. حداکثر همه می فهمیدند که همه ما  
نادرست میگوئیم و هم رفیق! چرا نویسنده خود  
را موظف میبیند که دهها سؤال - که بنظر  
ایشان ما جوابی برای آنها نداریم - مطرح  
کند. فری کنیم ما جوابی نداشته باشیم.

این امر چه چیزی را ثابت میکند. نادرستی  
حرف ما و بنا برستی حرف ایشان را؟ ما بر  
این نکات عمدا یا فشاری میکنیم چون سطح  
مباحث و نیز خواست طرفین جدل را در این  
حد میدانیم که انتظار داشته باشیم مباحث را  
درهم و مخلوط نکنیم و بگذاریم که عناصرایی  
مورد بحث شکافته شود.

۵) اما قبل از اینکه به عنصر اساسی  
بپردازیم این تذکر را نیز ضروری میبینیم که  
ما نیز نهان شدتی که رفیق نویسنده می نویسد  
از سردرگمی و تشتت و بی برنامگی چنان راحت  
هستیم و واقف هستیم که چه فرصتهای مناسبی  
از دست رفته است. ما ارزش ویژه‌ی کوشش  
برای راهبایی را درک میکنیم اما آنچه که  
بنظر میرسد در این زمینه‌ی خاص سالهای  
عمده ایست تفاوت نظرات ما و رفیق نویسنده  
در تبیین علل این سردرگمی و تشتت است.

این تفاوت نظرها، این ریشه‌یابی همسای  
متفاوت لاجرم ما را به نتایج متفاوتی در مشی  
و برنامه و بنا در نحوه‌ی درمان بيمباری  
میکشاند. در این زمینه توضیح میدهم.

رفیق نویسنده‌ی نامه هیچ جا به روشنی  
به ذکر این علل تمیز نداد. بلکه با تاکید  
بر این امر که گویا یک برنامه‌ی مشخص - اگر  
تدوین شود - میتواند نیروهای چپ و انقلابی  
را متحد گرداند بطور غیر مستقیم چپ  
میهماند که کوبا درد در اینجا است. در دای  
است که هیچ شریک خورده‌ای بفکر است  
نیفتاده است که رئیس یک برنامه را مشخص سازد  
تاجت متحد شود. ما بعدا در همین نوشته  
برخی از نکات مطروحه توسط رفیق را خواهیم  
شکافت ولی در اینجا باید بگوئیم که است  
برداشتی کم داده از علت تشتت و سردرگمی  
است و لاجرم یک برخورد کلا ولونتا ریستی  
(اراده‌گرایی) را سیز در حل مشکل بدنساز  
دارد. بنظر ما چنین نیست. علل تشتت و  
سردرگمی چپ بخشی ذهنی هستند و بخشی ریشه

در عنایات جامعه دارند. بدآورنها، کسب  
آموزیها و تعلی به تعلقهای "برون مسروری  
نقطه‌ی سرکت و چون زمینه‌های علمی قابل  
توضیحند. کمبود سرکت طبقاتی - و نه الزاما  
سیاسی عمومی - طبقه‌ی کارگر، و ضرورتا عدم  
استحاط و شکل گیری هویت واقعی آن و مبار  
ضرورتا عدم پیوند آن با جریانهای روستگری  
کمونیستی زمینه‌های واقعی هستند که بی هویتی،  
چند هویتی و بد هویتی این جریانها را توضیح  
میدهند. در همین شماره‌های اخیر رهائی  
ما یک سلسله نقد بر مواضع یکی از سازمانهای  
چپ - رزمندگان - نگاشته‌ایم. یک خواسته‌ی  
آگاه قاعدتا با دیدن اینهمه تناقضات،  
معلق ردهها، درهم‌گویی‌ها و میندل گویی‌ها  
در شکفت میشود. چرا یک جریان میتواند  
اینهمه معلق بزند. برای اینکه ما با  
را بدآموزنده است، برای اینکه یک فرقه‌ی  
مذهبی است که هیچ ارتباطی با دنیای حصار  
ندارد. برای اینکه پیوندی با طبقه ندارد و  
میتر اینکه جنبش طبقه‌ی کارگر در کیش و  
کمیتی که بتواند جلو این پیوندها را بگیرد  
وجود ندارد. رزمندگان میتوانند با بیگانه  
لاس بزند، بعد دعوا کند، بعد اشعار کنند،  
بعد دوباره لاس بزند، بعد سیدانیم جکار کند.  
ولی اینها هیچ یک نه ربطی به طبقه‌ی کارگر  
دارد. نه اهمیتی برای هیچکس جز پیروان  
همین فرقه دارد. میگوئیم - و رفیق  
نویسنده‌ی نامه میگوید - فرقه‌گرایی بد است.  
بحثی در این نیست. بحث استجاست که چگونه  
میتوان فرقه بود و فرقه‌گرایی نکرد. حلال

انتظار داریم عرفا با ارائه‌ی برنامه‌های این  
فرقه‌های مختلف هویت خود را نفی کنند و  
بمنای خوبیاری اندک توشه‌ی خود را بکس  
دریای چنین بریزند؟ آیا این ایده‌آلیسم  
نیست؟

ما چگونه چپی را میخواهیم متحد کنیم  
که برداشته‌ایش از مابیل اساسی انسانیت  
- دموکراسی و عدالت اجتماعی - آنقدر  
متفاوت است که میتوانیم آنها را کلا متذم  
بنامیم؟ رفیق! قسمت اعظم چپ ایران  
هر بورس سبانه‌ی رژیم را حش میکند چون  
منصورا لبرالهای طرفدار سرمایه‌داری در این  
بورس ضربه میخورند! رفیق! بخش دیگری  
از چپ ایران در عالم هیروت با دوتا و نقی  
آدم میخواهد جنگ داخلی راه بیندازد، حلال  
تودر اندیشه‌ی این هستی که اینها حلال  
برنامه‌های منفی شوند؟ چنین نیست. این  
در شرایط فعلی یک آرزوست. یک آرزوست که  
کوشش برای انجامش - ولو در حد نسبی و  
محتصر - تنها زمانی میتواند ارزنده باشد که  
توهم سافریسد. اگر انتظار ما پیش بینی  
ما واقعیت بافتن امری باشد که شدنی  
نیست، برنامه و سیاستی در پیش خواهیم  
گرفت که لاجرم ما را با طغاب پیوسیده نه چاه  
خواهد برد.

۶) اگر ارائه‌ی برنامه در سطح مابیل  
دموکراتیک محدود شود با همی آنچه که  
ذکر رفت صرفا میتواند یک آرزوی متعجب

شخصی تلقی شود. اما اگر افراد همسویی بود ما در نوشته‌های قبلی و نوشته‌های حاضر تا بدین حد به تفصیل بسیر رفتیم. شاید حتی در این مورد خاص سخن نمیگفتیم تا این آمدند که شاید مسایل و عواملی ناشناخته در محاسبه وارد شود و کاری را که ما و دیگران در گذشته نتوانستیم انجام دهیم - یعنی اتحاد چپ‌ها - رفقای دیگر یا ندانیم متفاوت انجام دهند. در این زمینه مسلماً جزء مشتاق ترین استقبال کنندگان میشدیم. اما مساله در این حد خلاصه نمیشود. نگاهی به عناصر اساسی پیشنهادات رفیق نشان میدهد که چقدر ابهام و توهم وجود دارد.

عناصر اساسی مورد بحث چیستند؟ بنظر نویسنده این است:

"تنها راه نجات کشور و جنبش انقلابی ایران وحدت و یکپارچگی همه نیروهای مترقی در برابر نظام حاکم برای پاسداری از دستاوردهای به یاد رفته‌ی جنبش انقلابی ایران و ارائه‌ی برنامه‌ی واقع‌بینانه‌ی در جهت بازسازی ملی است. این برنامه باید با الهام از تارضایی عمیق توده‌ها بر محور خواسته‌های دموکراتیک، تثبیت حق حاکمیت مردم و حق تعیین سرنوشت خلق‌های ایرانی، احیای اقتصاد ایران و تضمین استقلال ملی تنظیم شود...."

همین مساله را نویسنده مجدداً معترضان تذکر میدهد که:

"آیا سخن از برنامه‌ای که محور اصلی آن حق حاکمیت مردم و حق تعیین سرنوشت خلق‌ها و بازسازی اقتصاد ایران تضمین استقلال ملی است بمعنای "جایگزینی یک رژیم سرکوبگر با رژیم سرکوبگر دیگری است؟"

و بالاخره با اعتراض شدید در ادامه‌ی همین سخن مینویسد:

"راستی این چه طرز استدلالی است که گریبانگیر چپ‌ایران شده است؟ چرا باید در برابر هر حرفی و سخنی نخستین عکس‌العمل شما چماق تکفیر مکتبی باشد؟ چون این چیزی نیست جز چماق تکفیر مکتبی، چگونه است که شما از چماق تکفیر مکتبی همسویی اسلامی و خاصان استالینست یعنی حزب توده مینالید اما عکس‌العمل خودتان هم در برابر انتقاد دیگران چیزی جز این نیست."

ما باین قسمت اخیر نقل قول برخورد نمیکنیم چون معتقدیم بکار بردن تالیوچی "چماق تکفیر استالینست" چیزی را حل نمیکند و من حیث المجموع بحث را به سطح جدلهای مرسوم بین فی‌المثل زرمندگان و پیکار میکشاند و اگر قرار باشد کاری را "متهم کردن" نامید این

بوع برخورد هاست و نه نشان دادن اشتباهات ما. مطلب عمده را بحث روی "عنصر اساسی" مینابیم. ذکر نقل قول قول بالا از آن جهت است که جوابنده (و رفیق نویسنده) بنویسند شود که چگونه "عنصر اساسی" در سازمان پیرایه‌ای از نیش و نوتی، بحث شده و سکافته شده باقی میماند و حال آنکه اساس بحث همین است.

ما از میان چهار مقوله‌ی "حق حاکمیت مردم، حق تعیین سرنوشت خلق‌ها، و بازسازی اقتصاد ایران و تضمین استقلال ملی" که عناصر اساسی شناخته شده‌اند و نویسنده بر آنها تاکید دارد سه مساله‌ی "بازسازی اقتصاد ایران" توجه داریم چون نمایه‌ی یکسازمان کمونیستی معتقدیم که مقولات دیگر از کمال این مقوله خود را محقق میکنند. بنظر ما فی‌المثل "حق مالکیت مردم" برای افراد محتلت میتواند معانی مختلف داشته باشد ولی این معانی بر مبنای خواسته‌ی نویسنده بلکه بر مبنای "اقتصاد ایران" تعریف میشود. ما در این امر که برداشت نویسنده از "حق حاکمیت مردم" و دو عنصر دیگر برداشتی مترقی است تردید نداریم. مساله‌ی ما اینست که چون این دهنه نویسنده نیست که تعیین کننده‌ی چگونگی "حق حاکمیت مردم" است، بلکه این واقعیات سخت‌زمینی، عینیات - برای ساده شدن موفقی بخوانیم اقتصاد، تولید - است که حاکمیت مردم را سختی و متعین میکند. ما این باید بسیم که نویسنده در این مسوره

بطور مشخص چه میگوید. رفیق نویسنده قطعاً ادعان دارد که اگر این مساله مشخص نبود هیچ نقاباتی بین آنچه که یک کمونیست میخواهد و آنچه که خیلی‌ها و از جمله لیسرالها میخواهند وجود نخواهد داشت. و نقطه‌ی حرکت ما نیز البته این نیست که هر چه لیسرالها در مورد هر موضوعی بگویند کمونیستها باید عکسش را بگویند! مثلاً اگر لیسرالها گفتند آزادی خوب است پس کمونیستها بگویند بد است! (کمونیستها بگویند آزادی خوبست ولی شما آزادبخشواه نیستید.) ما اینقدر تفاهم داریم.

بحث ما اینست که مقولات فوق به توهین مورد خواست لیسرالها هستند بلکه باین صورت ارائه شده فقط مورد خواست آنها هستند.

"بازسازی اقتصاد ایران" یعنی چه؟ ما باید تکرار کنیم که اقتصاد را بدون روابط تولیدی بفهمیم. برای ما "بازسازی اقتصاد" بخوبی خود هیچ معنایی ندارد. یک حرف کلیسی.

با مشخص و شعاری است. اما این را بسازیم که در جامعه سرمایه‌داری "بازسازی اقتصاد" عیناً چه معنا میدهد، معنای آن - صرفنظر از آنکه رفیق نویسنده چه در نظر داشته باشد، و صرفنظر از آنکه اساساً باین تفکیک قایل باشد یا نه (که قاعدتاً هست) - بازسازی اقتصاد سرمایه‌داری - و طبعاً بر مبنای مناسبات تولیدی سرمایه‌داری - است.

یعنی بگوئیم همت کنیم، سطح تولید را بالا ببریم، اعتصاب نکنیم، نخس نکنیم، از اعمالی که جرخ "اقتصاد" را کند میکند بپرهیزیم و الی آخر... این نه تنها شعار بسی مستدر بلکه شعار حزب جمهوری اسلامی هم هست. و ما میدانیم که رفیق نویسنده ابتدا مدافع رژیم سرکوبگر فعلی نیست. وجود آنها هم و بیستاد تنافض در اهداف - را رفیق نویسنده با بیستاد توضیح دهد و اگر ما باین جنبه‌ها سیردارسیم و تناقضات و ابهامات را مشخص میکنیم کسی را متهم نمیکیم که مدافع این یا آن رژیم سرکوبگر است. بطور خلی ساده میگوئیم که "تازسازی اقتصاد" بخودی خود عمدا ندارد، اما

در مقطع کنونی بمعنای بالا بردن تولید و انجام همه اقداماتی است که سطح آنرا بالا ببرند و بالتبع جلوگیری از همه حرکاتی است که مانع بالا رفتن آن میشوند. اگر جواب مثبت است که پس معلوم نیست چرا کمونیستها کمونیستند. چرا کمونیستها در خدمت لبرالها که بهر حال همین هدف را دارند در نیایند. چرا به آنها بگویند آقایان! در این دوران رسالت ما شاست. ما بدیل هستیم، ما هم سطح خواسته‌هایمان را تا آن حد که برای شما قابل قبول باشد پائین میآوریم. کمونیست بودن ما بمانند برای مرحله بعد. و بار این سوال پیدا میشود که مقولات چهارگانه فوق دیگر چرا اساس یک پلانم برای وحدت نیروهای انقلابی و چپ - که مخاطبین رفیق نویسنده هستند باشند. چرا لبرالها نباید در آن شرکت کنند. مگر آنها چه میخواهند؟

ممکن است گفته شود فرق ما و لبرالها اینست که در برنامه مفصل ما جهت گیری سیاسی ایستنی یا بقول رفیق نویسنده "دورنمای تکامل اجتناب ناپذیر تاریخی جامعه ما" مشخص خواهد شد. ما میپرسیم آیا تازسازی اقتصاد سرمایه داری با جهت گیری سوسیالیستی چیزی جز راه رشد غیر سرمایه داری مورد ادعای برادر بزرگ است؟ آیا چیزی جز پرونیسم، ناصریسم، بزم دیانسم و انواع سوسیالیسم های خلقی است؟ کدام تجربه تاریخی و یا کدام استدلال تئوریک وجود دارد که نشان دهد این ادعا چیزی جز راه رشد غیر سرمایه داری است؟ ملاحظه میکنید که شق اول یعنی دادن رسالت به بورژوازی لبرال با آنکه یلخانوتی و منشویکی و هر چه بخواهید هست ولی کمتر همراه کننده است. این شق بحث را میبرد به جلدهای ۶۰ - ۷۰ سال پیش و تزهایی از این دست که فقط بورژوازی رسالت دارانجا معه را به پیش برسد. نیروهای مولده را رشد دهد و بد نهایت تکامل برساند. کمونیستها از بنیاد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی برای سرکونی بورژوازی استفاده میکنند. این نیز رند سرمایه داری را در این عصر انقلابی، ناکزیر، و بنا بر این قائل

دفاع - و لازم الدفاع - میدانند. این ستر با همدی ابحرافی بودن آر لا قبل این ادعا را میکنند که سرمایه داری در حال رسیدن جهت گیری سوسیالیستی میکند. میگویند سرمایه داری است و اسلام. شق دوم امضا، همین حرف را با اصطلاح ریسی "جهت گیری سوسیالیستی" توام میکند که همانطور که گفتیم همان پرونیسم و کداسنت و ایرادش این است که سرمایه داری را به اسم غیر سرمایه داری، بد اسم سوسیالیسم، مطرح میکنند.

ما نویسنده را متهم نمیکنیم که مدافع "تاز راه رشد غیر سرمایه داری" است. ولی اینرا میگوئیم که تفاوت نظر ایشان با این تاز مشخص شده است. اینرا میگوئیم که همگامیکه مهمی مانند "تکستن تانوسی کیم سالهای سال است سر جنبش ایران ما نکنیم" است - و آره خوب است که تا بخواهیم شکست شود در پیش روست، لااقل این مساله باید روشن شود که برای تکستن به یک نیروی اقتصادی احتیاج داریم. این مساله روشن شود و هم جنبش چپ ایران - علیرغم همه اطلاعات و ابحرافات آن - آنقدر دستکم گرفته شود که کوبا کسی پیدا شد که باید کاری کرد که بقول رفیق نویسنده "کسور سقوط نکند، به دامان ایمن یا آن ابر تدرت نیفتد".

ما میدانیم، و میخواهیم بی انتظاری کرده باشیم که ادعا کنیم چهار مقولای فوق کل حرفی است که رتق نویسنده بسموا برنا - مدی کمونیستها ارائه میدهد. اما با ادعای هستیم که سایر مقولات و مواد هر چه باشند بدون روشن کردن مساله اقتصاد و مناسبات تولیدی در حد خواسته های ریسی و دهی ساتی خواهد ماند. هیچ برنا مدای سوسیالیستی

کمونیستها بدون روشن کردن دقیق مساله های مالکیت، مساله تولید، برنا مدی حدی نیست. حد اکثر طرح تعدادی خواست و رفورم و تغییرات رویایی است و این اظهار ما بمعنای بیسی ضرورت آنها نیست، بلکه بمعنای ای آن است که خواست انجام برخی تحولات و رفورم ها را معادل برنا مدی حداقل کمونیستها بدانیم. خلاصه کنیم. مقولات عنوان نویسنده یک جا مدی سرمایه داری دموکراتیک مستغسل را بعنوان تنها بدیل ممکن در مقابل رژیم سرکوبگر فعلی قرار میدهد. ظمعی است که رفیق نویسنده جهت گیری سوسیالیستی آنرا مد نظر دارد و تفاوت او با لبرالها در همین است. اما تفاوت ما با او در این است که ما این بدیل را اساسا ممکن میدانیم. ما اعتقاد نداریم که در این عصر، سرمایه داری در هیچ جامعه ای مستغسل از سرمایه داری جهانی بوجود خواهد آمد یا تثبیت خواهد شد. ما اعتقاد نداریم که در عصر امپریالیسم تر هیچ جامعه ای سرمایه داری (در کشورهای پیرامون) حتی دموکراسی بورژوازی مستغسل

# مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه داری نیست

خواه شد. با اعتقاد داریم که ممکن شمردن این بدیل یک توهم است. و همین جهت

است که "بازسازی اقتصادی" را لزوماً و ضرورتاً - و علیرغم خواست درستی نویسنده - بازسازی سرمایه داری ایران بمثابه‌ی بخشی از سرمایه‌ی جهانی میدانیم. در چنین شرایطی "حق حاکمیت مردم" یک توهم است. "استقلال ملی" یک توهم است، "حق تعیین سرنوشت خلقها" در چهارچوب یک نظام استعماری - گر فقط بطور متلد شده و محدود میسر است. نتیجه چیست؟ آیا اگر ما اینها را توهم میدانیم، اگر استقرار دموکراسی بورژوازی را در ایران غیر ممکن میدانیم پس نتیجه اینست که بگوئیم سرنوشت چنین خواسته و تن به مقدرات بسیار میسر و دست دستان استالینست را بفشاریم؟ نه. چنین نیست و کاملاً عکس است و بنظر میرسد که رفیق نویسنده در درک نظریات ما بدین مساله کم توجهی کرده است.

بگذارید مجدداً توضیح دهیم. جامعه‌ی ما در حال سکون و ثبوت نیست. امیدهای سرکوفته‌ی انقلاب در بطن جامعه میجوشد. تمام اقشار مردم از هر قشر و طبقه هر یک بدنبال چیزی هستند که کرجه در بسیاری موارد برای خود آنها فورموله نیست ولی میدانند که از وضع موجود راضی نیستند. بعضی گمان میکنند باמיד جدا وضع درست خواهد شد اگر وضع حکومت، دولت، رژیم یا هر چه میخواهیم بگوئیم تثبیت شود کارها به جریان طبیعی خواهد افتاد و خواسته‌ی آنها برآورده خواهد شد، برخی نیز میدانند که تثبیت وضع - صرفنظر از اینکه چه بخشی از حاکمیت نهایتاً غلبه کند - باقی امیدهای

انقلاب را سرکوب خواهد کرد. چنانکه میدانید ما جزء گروه دوم هستیم. ما معتقدیم که تثبیت نهایی هر یک - بخوانیم بورژوازی و یا خرده بورژوازی - دستاوردهای انقلاب و باقی امیدها را هم نابود خواهد کرد. هر کدام که

تثبیت شوند کشور را بدامان این با آن اسیر قدرت خواهند انداخت. این امر یعنی بدامان این یا آن اسیر قدرت افتادن کسیه نویسنده آنقدر بدترستی از آن نگران است درست زمانی واقع میشود که اینها تثبیت شده باشند، که شور انقلابی مردم را خوابانده باشند، که سیستم سرکوبگر خود را مستقر کرده باشند. بنابراین اگر امیدی هست درست در این است که هیچ یک تثبیت نشوند، در این است که کمونیستها صف مستقیم خویش را ایجاد کنند، در این است که مردم مجال حرکت داشته باشند، در این است که سیستم سرکوب کاملاً مسلط نشده باشد. شما اینرا هرج و مرج میخواهید؟ مهم نیست نامی بر آن نگذاریم. مهم اینست که شخصی دهیم سرکوب هنگامی وجود دارد که حرکت هست و حال آنکه اختناق یعنی زمانی که گوشت کار خودش را کرده است، رژیم

تثبیت شده است و حرکتی چشمگیر وجود ندارد. آیا اگر با مدافع این باشیم که که نباید اجازه داد سرکوب مددل به اختناق شود، که حرکت و غلبان و عدم تثبیت رژیم جای خود را به تثبیت رژیم بدهد، هرج و مرج طلب هستیم؟ توده‌های مردم ایران انقلاب کردند، انقلاب را جماعتی دزدیدند. این جماعت بین خودشان دعوا دارند. روش این توده‌ها با روشی که ما به آنها پیشنهاد میکنیم اینست که ساکت باشند و در "بازسازی اقتصادی" بیفیع نسبت این یا آن جناح شرکت کنند و گریه کشور "سقوط" میکنند؟ مگر کشور هم اکنون سقوط نکرده است؟ مگر سقوط شاخ و دم دارد؟ مگر این نیست که اکثر جدالهای درونی حاکمیت به صلح انجامد و بسا یکی غلبه‌ی نهایی بر دیگری نکند نه تنها نتمه‌ی حرکات انقلابی را نابود خواهند کرد بلکه جامعه را بدامان این با آن اسیر قدرت خواهند انداخت. سقوط واقعی این است. سقوط واقعی تثبیت این یا آن جناح است و بد وجود حرکت، غلبان و جلوگیری از تثبیت جناحها، در هر انقلابی، در هر حرکتی مقدار زیادی بگفته‌ی شما "هرج و مرج" هست. توده‌ها نمیگذارند آب خوش از کاسوی رژیم باثین رود. هر برنامه‌ی رژیم را که ضرورتاً برای تثبیت وضع، برای سرکوب است به مصاف میطلبند. این قانون انقلاب است. میتوان البته از ترس اینکه میادا ادامدی "هرج و مرج" باعث "سقوط کشور" شود کوتاه آمد. سخن بد و بدتر یکی را انتخاب کرد. ما چنین نمی‌اندیشیم. ما دوران پس از انقلاب را که رژیم تثبیت نشده است، که شور انقلابی باقی است بهترین دوران برای حرکت، برای آموزش توده‌ها، برای خوش شدن بدیل های جدید از بطن اجتماع میدانیم و با چنین اعتقادی میگوئیم که دوران تثبیت تثبیت هر چه بیشتر طولانی شود.

بدین ترتیب است که علاوه بر مبارزات طبقاتی، مبارزه‌ی مردم برای خواسته‌های دموکراتیک را که مبارزه‌ای بحق است ضروری میدانیم، نه باین امید که رژیم قادر به اجرای این خواستها خواهد بود بلکه درست باین خاطر که ناتوانی رژیم در جواکوبی بسا مبارزهای مردم موجب انشاء هر چه بیشتر رژیم میشود، موجب آموزش توده‌ها میشود، موجب زایل شدن توهمات میشود و امکان بوجود آمدن بدیل دیگر - و مشخصاً بدیل چپ - بیشتر میشود. توجه کنید که ما از بوجود آمدن سخن میگوئیم و نه از بودن و اساسی ترین تفاوت ما و رفیق نویسنده‌ی نامه در همین است. او میگوید در حال حاضر بدیل چپ وجود ندارد، ما میگوئیم درست ولی بسا راه بدیل شدن در جلوگیری از تثبیت رژیم نهفته است. تفاوت بودن و شدن، این است فرق اساسی.

### در حاشیه زویدادها

اینگونه ادعاها قطع رابطه با کشور امپریالیستی و انکاء بخود بوده است و اخیراً نیز که فریاد تقبیح شخص از هر گوشه شنیده میشود. ولی این ادعاها هر روز در افشاگریهای مختلف توسط نیروهای چپ و انقلابی بیرنگ تر میشوند.

روزنامهی فرانکفورتر روندشاو، چاپ آلمان، مورخ ۱۲ فوریهی ۱۹۸۱ (۲۳ بهمن ۱۳۵۹) به نقل از خبرگزاری آلمان چنین گزارش میدهد:

"معاون پارلمانی وزارت دفاع آلمان ویلگرید بنرروز چهارشنبه در مجلس آلمان اعلام نمود که در حال حاضر ۲۱۹ نظامی خارجی از ۳۸ کشور در آلمان تعلیمات نظامی یا غیر نظامی ((؟)) می بینند. در بین آنها هنوز ۳۱ دانشجوی نیروی دریایی از ایسران، و

همچنین در سال جاری برای اولین بار نظامیانی از عربستان سعودی و سوریه حضور دارند.

او ادامه داد که یک سیاست عاقلانه در این مورد باید جنان جهت گیری کند که منفع آلمان فدرال باشد.

بعلاوه دولت کوشش میکند به نظامیان کشورهای تعلیم نظامی دهد که بنظر ما در آنجا شرایط دموکراتیک حاکم است." (تاکیدها از ماست)

نتایج "اخلاقی":

۱) امپریالیسم آلمان نوچهی آمریکا در اروپا معتقد است شرایط ایران، عربستان سعودی و سوریه "دموکراتیک" است. که این خود بخشی از ادعاهای رهبران جمهوری اسلامی دال بر مخالفت امپریالیسم با ایشان را نفش بر آب میکند.

۲) امپریالیسم آلمان به نظامیان تعلیمات غیر نظامی میدهد. (شکنجه؟) به چه منظور؟ روشن است: برای مبارزه علیه کمونیستها.

۳) "سیاست عاقلانه" آن سیاستی است که منفع آلمان فدرال (و بقیه کشورهای امپریالیستی) باشد. حتی بیشتر منفع امپریالیسم است که رهبران جمهوری اسلامی در مقابل توده ها عوام فریبانه ادعای مبارزهی ضد امپریالیستی کنند و در پشت پرده قرارداد اسلحه امضا کنند و نظامیان را برای تعلیم به کشورهای امپریالیستی بفرستند. چه بسا علاوه بر اینها تعداد دیگری نظامی و غیر نظامی ایرانی در کشورهای دیگر امپریالیستی مشغول آموزش نظامی و "تعلیمات" باشند.

قسم حضرت عباس را باور کنیم بیسا دم خروس را؟ ادعای مبارزهی ضد امپریالیستی را باور کنیم، یا روابط و مناسبات رنگارنگ و حسنه با امپریالیسم را.

### ۸ سال زندان: مجازات جاسوسی "غیر فقهی"

تیمسار آریا مهری محمود علوی که بیسا "گولباری" از اتهامات گوناگون، از جمله "تماس غیر مجاز با ارتجاع بیگانه" و "دراختیار قرار دادن مدارک مستشاری به امریکائیان" دستگیر و زندانی شده بود (جمهوری اسلامی ۱۲ خرداد ۵۹). بالاخره به ۸ سال زندان محکوم شد! آخوند ری شهری، حاکم شرع ارتجاع، در توجیه این حکم میگوید اگر چه "همکاریها" و هماهنگی های "علوی" برای انتقال یک سری از پرونده ها از نیروهای دریایی محرز است، ولی "ایشان جاسوسی فقهی نیستند." (کیهان ۷ اسفند ۱۳۵۹)

با توجه به اینکه "جاسوس فقهی" کسی است که در حین جنگ اسرار خودی را در اختیار دشمن قرار دهد، بار دیگر ثابت میشود که "جنگ رژیم خمینی با ام الفساد قرن" امپریالیسم آمریکا، "جنگ زرگری" بوده "نه جنگ فقهی".

### عیدی برای "مستضعفین"!

نوز دو سه روز از داد و فریاد "رهبران حامی مستضعفین جمهوری اسلامی" در عتاب و خطاب به راننده های شرکت واحد در مورد عیدی نگذشته بود که پاسداران سرمایه، کارگزاران ایران ناسیونال و کفش ملی را بخاطر عیدی و سود ویژه به گلوله بستند.

استدلال "آقایان" این بود که در حالیکه مردم برای اسلام، و نه مسایل رفاهی، انقلاب کرده اند و در حالیکه دیگران در جبهه "شهید" میشوند چرا عده ای خواهان عیدی و سود ویژه هستند. این سروصدا و فریاد و اسلامی رژیم مسدود کارگری هنوز فرو نشسته بود که باز پاسداران سرمایه از هول حلیم توی دیگ افتادند و دست رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی را رو کردند. جریان از این قرار است که پاسداران برخی از مناطق ظاهراً عیدی خود را به جنگزدگان هدیه کردند.

بنا بر این کارگران حق درخواست عیدی و سود ویژه را که بخش بزرگی از حق مسلم آنهاست ندارند ولی پاسداران حافظ حکومت سرمایه داری که وظیفه ای جز سرکوب مبارزات کارگران ندارند براحتی و بدون هیچ سروصدايي عیدی پرداخت میکنند. اینهم معنی مستضعف در فرهنگ لغت رژیم جمهوری اسلامی: مستضعف کسی است که کار نکند، مفت بخورد، از مفتخوران سرمایه دار دفاع کند، یک ژ-۳ داشته باشد و کارگران را به گلوله ببندد.

# در حاشیه رویدادها

## باز هم در باب "آزاد یخواهی لیبرالها"

رهبران "نهضت آزادی ایران" که، به قول خودشان (میزان، شنبه ۹ اسفند)، "تربیب یکسال بود که در تارهای عنکبوتی محدودیت‌های ساخته و پرداخته "ساخته" چه کسی؟ - استخوان ماهی در کلبه نگهداشته، دندان بر جگر نهاده، و "مجبور به سکوت گشته بودند"، بالاخره در پنج شنبه ۷ اسفند ماه "ظلم را شکستند" و در جمع چند ده هزار نفری بمدتها منشل از "تجارت محترم"، و غیر تاجران متوجه "گفتنی‌ها" را در امجدیه گفتند. اما چه گفتند؟ بیست و پنج اظهار ضعف آقای بازرگان درباره‌ی سترها قابل روزنامه‌ی جمهوری اسلامی در مورد نفسی حکومت تک حزبی، صباغیان در "جمع بیست و پنج" به رقبای بد اخلاق پیشنهاد کرد که با آتش بس در جبهه‌ی داخلی و تلاش در جهت رفع بحران اختلافات کنونی در مدیریت کشور... (ماده ۳) موافقت کنند تا هر دو جناح بتوانند سر فرصت با هم به "شناخت و معرفی و مبارزه با دشمنان انقلاب اسلامی ایران... خصوصاً نیروهای چپ و ضد اسلامی" بپردازند!

اما اگر "لیبرال"های قدیمی هنوز، بنا به عادت، چشم امید، و التماس، به جناح حاکم دارند، "لیبرال"های مدرن دیگر این امید را از دست داده‌اند ولی میخواهند به تنهایی به امر مهم بازسازی سرمایه‌داری از جمله "وظیفه‌ی مقدس" فوق، همت کمار کنند. احمد سلامتیان دلیل مخالفت خود با جناح حاکم را چنین توضیح میدهد:

"خدا شاهد است که اگر در این مجموعه‌ی حاکم توانایی حکومت انحصاری و حفظ نظام جمهوری اسلامی (بخوانید نظام دیکتاتوری اسلامی) را از این طریق صدیدیم، علیرغم همه‌ی معاصیان مهتر سکوت بر لب میزدیم... اما برای اینجانب مسلم است که این گروه بنا شیوه‌هایی که اتخاذ نموده‌اند... خود قادر به حکومت کردن حتی از نوع دیکتاتوری آن نیستند."  
(انقلاب اسلامی، چهارشنبه ۲۰ اسفند ۸۵ تاکید از ماست)

از نظر جناب سلامتیان حکومت ترور، اختیاری و چهل جمهوری اسلامی حکومت دیکتاتوری "موفقی" نبوده، و برای تحکیم آن "شیوه‌های دیگر" لازم است. سیر اخیر وقایع نشان میدهد که امکان دارد آقای سلامتیان و همکارانش بتوانند فرصتی برای تجربه‌ی "شیوه‌های خردمند پیدا کنند. اما ما به آقای سلامتیان اطمینان میدهیم که ایشان هم موفق تر از برادران مکتبی نخواهند بود! گردان که رژیم جمهوری اسلامی هر روز بیشتر در آن فرو میرود، فقط تا حد محدودی حاصل "عصر" و "توانی" مکتبیون است. آنچه "نظام جمهوری اسلامی" را به خطر انداخته است مبارزه‌ی زحمتکشان، خلقهای قهرمان، زنان آزاده، کارگران و خلاصه‌همه‌ی آنهایی است که نظام سرمایه‌داری حاکم بر ایران، در هر شکلی، نه تنها جوابگوی خواسته‌ها و نیازهایشان نیست، بلکه بر عکس در هر لحظه و هر جا برای بقای خود در سرکوت آنان میکوشد. حتی آقای سلامتیان، حامی تحصیل کرده و دنیا دیدی نظام سرمایه‌داری، هم برای این مشکل، آخری "راه حل" نخواهد داشت.

چه چیزی بهتر از اظهارات خود "لیبرالها" برای افشای آزادیخواهی دروغی آنها؟

## قسم حضرت عباس یادم خروش؟

سردمداران رژیم جمهوری اسلامی از ابتدای جلوس بر تخت حکومتی گوش فلک را با ادعاهای به لرزه در آوردن امپریالیسم، استقلال، خود کفایی و قس علیهذا کر کرده‌اند. از جملگی بقیه در صفحه ۲۹

**هفته‌نامه**

# رهائی

**نشریه**

**سازمان وحدت کمونیستی**